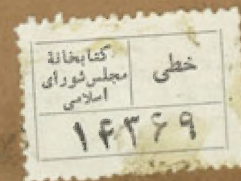


جلد تیماج، ۱۵۳ برگ، قطع خستی

۱۴۳۹۹



[illegible]

لسيله فادى الى عمر بعد **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 چو كشت پورق قه بره خوش روان **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 بى مثل آن حضرت سلام الله عليه سخن اعنى شعر خطيب حضرت پرده ارشد مثل **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 شتان ما دوى على كورها **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 چو فرقه است كه از دوى بر پشت **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 ميشه در عيم دريك اينج حبيب **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 لآخر بعد وفاتم **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 دى بود نموده است تربعت **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 چه رانيد سخن جزه خست **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 ضميرها في حوزة خشنا **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 درشت نك نيز محي خرميلط كلمها **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 كه كشته است خنده درشت برادر **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 زبانه پاره سوان آن سوختش بر **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 تمام لغزش دايه سكندر بش شمار **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**
 پس معجب آن نسل و شتر بهشت **نكست او ديس روشت بره خوشت انداختن از ابو عمر خطاب بعد از خوش**

که در آخرت آمدند مردم بجمعها للذین لا یبدون علوا فی الارض و لا فسادا میکردیم از آن برای کسی که
میکند بلند از زمین و در آن کسی که نیست علوف در نظرش بد از آن است و آخرت او است آخر و العاقبة
للتقین و عقیبت کار برای پیر کمال است بود مردم بر منبر کافران بقریب حق رسد مردم و عقوبت
بلی والله لقد سمعوا و عوها آری قسم بخدا این محقق شنیدند آن و حفظ کردند آن بی قسم بخدا ایشان
بکوشش رسید تمام آن مکرور ۴ مکرور ۴ و لکن حلیت الذین فی عینهم و فیهما وجهها و لکن
شرف آن در چشم این که خوش آمدن از ایشان نقش آن و لکن نظر آمد این جهان عین رواج بر نورش بر و پندار شور
اما و الذین فلق الجنة و فی السمة که پیش کوکب کسب کاشک و شاد ۴ و بر پیکر است آن جان
۴ و در آن بهوش پیش بمانی که در آن ۴ شک و شاد مکرور نقش آن جانور عاده و سر لولا حضور الحاضر مقام
الحجة بوجود الناصر اگر نه بود حاضر بودن آن مکرور بر بودن محبت خدا بود با درویش شدن معین
اگر نه بود حضور خلیفه حاضر نبود تا درین خدایه اگر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یفارقوا
انچه در آن وقت خلافت از ایشان انیکه فایز کردند بر یکدیگر و اعاده بهنگامند نه عهد از علی بد خدا بر احکم
که هیچکس نبود که بهر که علی کینه ظالم و ستم مظلوم بسیار بر سر شکست و در کسکی با
و نه روزگار شکست شود بهر شکست ظالم بعبادت بر کسکی زده مظلوم را لب از لا لقیتم حبلا علی
خارجها را می افکنند پس فایز از آن در شکست زمام ناقه بدوش فلکد مر از زیر ره نمودی ۴
زبانی گوهر و لقیتم الخها یکاسی و اما و در آن وقت ما ندیم آخر از انجام اول آن یکام اولش آخر نمود
سیراب در دام از آن طلاق این عجز ۴ شور و لا لقیتم دنیا که هله عیندی در آن می باشد
دنیا صفه ۴ این دنیا ۴ در زخم احوال زخم بر این دنیا خولش میدیدند بلاک خولش ندید و در علم عمر

۴
ان هد فی عینی بر عین زخم از سیراب زده و در نظم هیچ این جهان بهر نظر خشم من و سلف من نظر
من عطفه غیری از صدی عظم زده خود این جهان بود خرمای عطش و لکن در بزی بکر آن بی صفر
و قام الیه رجل من اهل السواد عند بلوغه علیه السلام برخواست بجز او روی از اهل ثبات و زمین
سبز در زرد رسیدن آن حضرت علیه السلام من خطبه الی هذا الموضع فثاوله کتابا فینظر فیه اخطبه
خود آن موضع پس داد آن حضرت را نقیسی را در دو نظر می نمود آن سخن رسید باخی کی ز اهل قره
بش و داده کتاب زرقه سر بر فلان رخ من قرائته قال له ابن عباس رحمه الله علیه
یا امیر المؤمنین پس چنین فایز شد از خواندن آن کشف را و ابن عباس چون خبر داد ای پادشاه
مزنه بواسطه مقامات من حیث اقصیت کاشی به میکرد اندر سخن مکرر از آنجا که رسید
چون فایز آمد کفش ابن عباس ای امیر اگر در احیان این سخن فقال هیات یا ابن عباس
تلك شفقة هدرت ثم فزت پس گفت آنوقت حیرت ای سپهر عباس آن شفقه بود آزار کرد
پس وار کوفت جواب در هیات ابن عباس در شفقه بود می نمود در قال ابن عباس فوالله
ما استفت علی كلام قط کاسفی علی ذلک گفت این جهان کسب کاشک و شاد ۴ و بر پیکر است آن جان
در ربع مکرور از آن کلام ان لا یكون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد من کاشک
مؤمنه که رسید از آن آنی که حیرت پس از قسم رنفت ابن عباس فنه بجز از آن حیرت هم افزو
اگر به یافت اسم ام چو بدینر نکشت فایز از آن خطبه پراز چو بر شد این جواب سؤل از ظمور عالم گیر
از آن شش است چنین خطبه سپهر و حذر صدق از آن بمکرور در تقریر بیان ره می شد و ایل قاضی امیر
مکاشف رخی کان بسی بود معروف مکرر نکشت بقاضی ضبط آن رهور که ناطق است این خطبه جز امیر غیر

که ششمه مکتل کند بکل فقر خطیب روز فیت بمنزله است هم او است شکر اسرار غیب برین
 هم او است که است روزی علم مشحون هم او است بریده ابله جواهر ریز هم او است شکر اسرار غیب برین
 از دست قائم سرخ و قبه سفید هم او است خاتم ازاق شمع شکر هم او است صاحب کرمی نور فرخ
 هم او است عالم خرد و فی کوش همیشه شیخ او شاد و مخلصی سرور همیشه صحنه او کور و بعضی او که
 همیشه جابج بین ارجح او بر نور همیشه روی زمین زابل پیشا نادر عجب حاجت قائم بنور ازاد ایم
 شگفته عالم و آدم بداده داور تمام شد ستاره سلطان خانم در و صدق است صدق در با خانم اسرار شریفیت

بسم الله الرحمن الرحیم طبع لعنه
 باز اندر سرین ذوق جوار در گریست باغی ای دگر دم غم شای دگر است و بی باک دگر دم ز منبره ای دگر است گلشن ز منبره ای
 لغزش با ملک نوای دگر است خلوت بزم مرا غم غنائی دگر است روضه عشرت ازان پس بهیای دگر است چمن عشق با و در اغان
 همه در قدم پلید نیست که از بهر گریست سر بر لب طبع عمر به گریست ای طاری تو میا بکین اول افسار منقش در زلف نه
 لغزم در کار اول افسار سر رشته تشیع بیار بعد بالان و جلد و چادر و مال و مسار که ز لغت بکشودم در منهد انبار
 و ز منهدت بکش دم در چاه هزار بهر این مار کمران آمده ام بگره سوار بار کن نه صد و پنجاه منشر هم سر بار
 غم خور کاین همه است اندک و بنوع بسیار که با یکدیگر عجب برهیز بار بر برست همه بار صاحب بودی که گفت
 بپیر همیشه در پیشان و نک و ننگ بایدش زانکه افرودنم سیخی در چنگ بدوشی راه و زادوی از تو تفنگ
 بسوی دایه بفرست بلالک و درنگ که خرد و آمده سر کشتم و دیوانه و درنگ رمیش کن تو زنجیرم دوم
 که مباد اشود ابله ای از این دلنگ پس بیا ویز کلونید و از زنگ فرنگ که گویا و نک و نک و نک و نک و نک و نک
 چون قدم بچید غاید بسوی نار عطر طوف عفتیت تمهیتی ولی از سک کمتر با همه طغنه قهر و نکالوی سفر
 امرد و نوح بشتابند بخدمت یکسر جای از شربت زقوم بکف برانکه جام دیگر زنی آینه بپیش از اسرار
 همه بر دوروی از شود در شرانگنده شود جگر بپزند که ای ستم با وای سرور جائت است عترت است عده ادبی
 اشرب اشرب مندی لک این حاضر است ای عمر از سر صدق آید و بی شوق چون تو که از آب بگره کردی
 را بختی

راستی بلین کند شکت چو سوا ساق که شنیدم که تو را که بر او در بدق جانب حکام اگر تو را سازم رقی
 ای تو سیراب ز تناب بیا و دافق میری از من صافق بعلای لایق که در این عمر جوین نیست طبعی صادق
 سوی این صافق بشتاب لبیل عاشق که برای تو دای بی در نظر است بد ز اولاد ز ناب تو ای بد کوهر
 تا فیض امداد شد خفته ز بار آور آن زناده خطاب زنا کار ختم کرده در مدحیت خود باز دخول مادر
 زان دخولش شده صادر بصاحت دفتر کان جبراکت و کرای بد برش را خواهر گشت چون دفتر خود خواهر خوار شود
 کرد با دفتر خود باز دخول دیگر و چه شوهر که بود و چه دپسران و پدر که ضابط تو منیبی بگره صدف را که گریست
 ای عمر ای که تو سر یایه بر بیدادی بر بیداد همه اهل جهان بلیادی به بدعت جوینا که ز کین سمنادی
 بر رسول مدنی نیست میان وادی تو بی شرم خودی زو عاشقش شادی در باغ غفلت عفا افتادی
 در شکستی و در کرب و بلا بختی چون تو شد ادکی مادر کیتی زادی ای که در کفر و غفلت تو کسب شادی
 وای بر جهان تو چون خضم تو خبر بشکست این صدفی شست موشن که عمری غار بود در آینه چون با با جهر عجب انوار
 بدوش نیز در او کین بوی عمر دراز و در کوع آینه تشیع خوده آغاز جمعی اندر عشقش دامن دی کردن باز
 که عمر از جز نیست در این زار و بیابان که جز در ارشود کی ز غار آید باز بود مشغول که جان بهر قطع غار
 و همه پاکیزه افای است پر از سوز که از این همه حکم در حضوره شربت ای عمر ممت وایت که تو زن کردیدی
 چون دل ز قهر و معراج بی بدیدی هر کجا قصه معراج شدی خندیدی هر دو خواسته تازه جوانی دیدی
 زو به او شدی و رفت سکیم را آیدی در بی غل ضابط طرفی بگرییدی چون سر از چشم بر آورده بخود بالیدی
 باز بر صورت می شوم عمر کردیدی و از غم شوهر و اطفال همی گرییدی باز کوزانکه ضابطی است بسی معتبر است
 طفلان آینه در عجب صامت دیدند همه بر دور تو از شوق میگر دیدند یاد شیر که ز پستان تو منوشیدند
 هر طرف دامن می شوم تو صیدند مستقیم بی مهر و دینا لیدند و بیدم از غم بچان تو مرا دیدند
 و در کسلی بتو چسبیده و بی غلطیدند اشک و خون از مژه نو آره صفایا دیدند جلوه بر مادر عمار خود عجب شادمانی
 مادر عاقبتی البته نه شخصی دیگر است خلق گفته که ای طفل زدن مرد است ای که به بسیار که از زن بود این بود
 و چه چه درانه و شنی تشکله از بختی چنه با باز کس در و چه از زینش به بیی مودت بود زن و هیچ زن غریبت
 که نعره دست و زن زن مرید بهر سر کین دست بیطان صفی دیو و شرید آیین طفلان که کینان جمله گفته همی

سلام الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وحرماً النور والنعمة وعلو عليه الصلوة على سيد المرسلين وتمام
 النعمة على محمد وآله الطاهرين المعصومين أما بعد فعرفنا من كتابنا في مسائل جبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 ايماناً وهو تامل هو حاشي فقير ما تعلقك في كبرهين بنجاب صيغة عقل وكمال وادخال تغييرت بن جبري
 كغایت احتیاط در جمیع امور مستثنی ودر عین حال است واما بن جبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 من یل احتیاط را منکر وادب وادب اجابت النما من انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 تحسین برادر مع وعلو الله العزوجل وهو المستعان فی جمیع الامور ویا هدایت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 درایم بلطف نگاه ودرین وجه با هر دو میتوان ساخت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 منعمون در رعایت لغایت الاحتیاط وایضا باید است كه منعمون ودرین عمل بعضی از فاضل كه سعادت خلد
 اینها بانه بودیم این بود كه لفظ نگاه ودرین وجه با هر دو ملزمتی بانه من میباید احتیاط
 متعلی بنفس وادب ودرین انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 بنفس وادب ودرین انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 این شكسته بعلی بن ابی طالب كه متعلی بن وادب ودرین انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 مقتضی انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 برعكس است پس هرگاه رعایت هر دو شود اولی واطول خواهد بود ایضا فافهم لبسنا من اجزاء ووافقی اكثر
 اصحاب انكنت كه در باكر عاتقه رعایت در ختم كافیت چون قول بد نقیض يك استقلال ودرین جهت
 استوف انكنت كه برضای هر دو واقع شود واصل فالمرحوم رضی الله عنه انما جبرته غایت رعایت
 احتیاط كه طریقه ضعیف انكنت بود ویا كه در ختم جبر او بود ویا كه در ختم جبر او بود ویا كه در ختم جبر او بود

وایضا محیی بل ودر ذكر وکالة بصره چنانچه طریقی میفرمودند ولی در نگاه بن است ودرین
 ودرضای هر یک از این هر دو کافیت واکثر این هر دو فوت شدن باشند رضای دختر کافیت
 واکثر باكر بنا شدن رضای زن کافیت هر چند بل ودرین داشته باشند وایضا باید دانست كه مشهور
 میان علماء انكنت كه صیغه جمع عقود بغير انشاء واقع میباید ساخت مثلا کسی كه لفظ انكنت می نماید
 اكمل در او این باشد كه قبل از این كلام نگاه واقع ساخته ام از آن خبر صیغه هم این خبر است واین نحو
 نگاه واقع نمیشود واکثر مل در او این باشد كه لفظ انكنت نگاه مل واقع میباید هم این خبر است واین
 واقع نمیشود ودر جمیع عقود مثلا بعت كه میگوید میباید مل در این باشد كه عقل بیع مل بر صیغه
 لفظ بعت واقع میباید بعلی بن ابی طالب مل كه خالی از این نیست كه وكيل مراد با وكيل زن صیغه
 میگوید یا مراد بان یا وكيل مراد بان یا مراد با وكيل زن ودر صورتی رضای ولی بر رعایت باید کرد
 یا نه چنانكه فی نقل شده واین جمیع هشت مبرم برسد یا اگر داشته باشد باكر بنا شدن وآنرا در صورت
 كه شوهر زن هر دو بالغ باشند واکثر هر دو نابالغ باشند يك صورت دیگر است واکثر مراد بالغ باشند
 ودر ختم نابالغ یا برعكس خالی از این نیست كه یا دی طفل نابالغ صیغه میگوید یا با وكيل بالغ واین
 پنج صورت یا هشت صورت سابق بینه صورت حاصل میشود اول وكيل مراد صیغه میگوید ودر
 باكر بنا شدن وولی حاضر داشته از جانب بل می بیس رضی میگویم در محل نام دار ودر
 شایع نام اول وکیل زن میگوید كه انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 صورتها وکیل مراد میگوید بعلی بن ابی طالب كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت
 ودر جهت صورتها كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت كجبرنا انكنت

نشدت مکرر و تکرار علی المجرر المعلوم وکیل مرید بگوید قبلت مولی علی المجرر المعلوم پس وکیل نه وکیل نه و جئت قد
ذکبت علی المجرر المعلوم الموصوف وکیل بگوید قبلت المجرر و کانه من موصوف وکیل نه وکیل نه و جئت قد
ذکبت ماله عنها و قد جئت و اوقع ابهاما و کلام علی المجرر المعلوم وکیل مرید بگوید قبلت المجرر الموصوف
بالاصول المعلوم وکیل نه وکیل نه و جئت قد ماله من موصوف وکیل مرید بگوید
قبلت موصوف وکیل نه وکیل نه و جئت قد ماله من موصوف وکیل مرید بگوید
و من دور و دور و جئت بگوید و لی دانسته باشد و کلام با شل و نه بگوید و جئت قد نفسی علی مکرر
تخصیصا و اما موصوفا قبلت لنفسی پس نه وکیل نه و جئت قد نفسی افعاله و کانه من موصوف وافی بالمعنی
المعلوم مرید بگوید قبلت المجرر الموصوف وکیل مرید بگوید المجرر الموصوف وکیل مرید بگوید
میکویل که قبلت المجرر الموصوف پس نه وکیل نه و جئت قد نفسی علی المجرر الموصوف مرید بگوید که قبلت
و اما پس صورت احتیاط آنست که نه از جانب بی یا جمل بی مرید وکیل شود یا پس خود واقع شود و اگر بی
مرید و جئت بگوید از جانب دختر وکیل بشود و بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی مکرر
تخصیصا و اما موصوفا جواب مرید پس باین خولیت که من کون شغل پس بی مرید بگوید المجرر الموصوف وکیل
عنه یا المجرر الموصوف بعد از جواب بان بی مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها موصوفه
علیها یا المجرر الموصوف یا جیب بعد از جواب بان بی مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی المجرر
المعنی مرید بگوید قبلت لنفسی علی المجرر الموصوف که وکیل مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها موصوفه

بناسئل یا و لی نه دانسته باشد با شل و نه وکیل نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی المجرر الموصوف
المعنی و اگر چه مرید صغیر اول قسم باین قسم کند که کلامی است که کلامی نه وکیل نه و جئت قد نفسی
موصوفه و کلامی نه وکیل نه و جئت قد نفسی و کلامی نه وکیل نه و جئت قد نفسی و کلامی نه وکیل نه و جئت قد نفسی
و اما پس صورت احتیاط آنست که نه از جانب بی یا جمل بی مرید وکیل شود یا پس خود واقع شود و اگر بی
مرید و جئت بگوید از جانب دختر وکیل بشود و بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی مکرر
تخصیصا و اما موصوفا قبلت لنفسی پس نه وکیل نه و جئت قد نفسی افعاله و کانه من موصوف وافی بالمعنی
المعلوم مرید بگوید قبلت المجرر الموصوف وکیل مرید بگوید المجرر الموصوف وکیل مرید بگوید
میکویل که قبلت المجرر الموصوف پس نه وکیل نه و جئت قد نفسی علی المجرر الموصوف مرید بگوید که قبلت
و اما پس صورت احتیاط آنست که نه از جانب بی یا جمل بی مرید وکیل شود یا پس خود واقع شود و اگر بی
مرید و جئت بگوید از جانب دختر وکیل بشود و بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی مکرر
تخصیصا و اما موصوفا جواب مرید پس باین خولیت که من کون شغل پس بی مرید بگوید المجرر الموصوف وکیل
عنه یا المجرر الموصوف بعد از جواب بان بی مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها موصوفه
علیها یا المجرر الموصوف یا جیب بعد از جواب بان بی مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها علی المجرر
المعنی مرید بگوید قبلت لنفسی علی المجرر الموصوف که وکیل مرید بگوید نه و جئت قد نفسی و کانه عنها موصوفه

[illegible][illegible]

المؤمنين منكم
مادة بكتاب الله
وكتبه على عيسى
وكتبه على عيسى

[illegible]

اسباب نه خاتم جابر
 بدان کاسه کعبه در مجموع بود شهاب
 نقد علف علف علف علف
 سر لوش کاسه (عقلی) آب خور طاس کیک
 علف علف علف علف
 جام یار بج خردن برج
 علف علف علف علف
 آنچه در میان دهن آون دست یازش علف
 درو علف علف علف علف علف علف علف علف
 علف علف علف علف علف علف علف علف
 علف علف علف علف علف علف علف علف

[illegible]

وهو المعبر في الاحكام الشرعية بل اطلاق المحدثين ثلثه كلام الفقهاء وما وقع في الحديث من ان المتقال اربعة عشر قرطبا
اصغرا مثل جبل احد الكبر ما بين السما والارض في ازيد المتقال المعبر في وهو المعروض زمانا سبعة اربع وخمسين والالف
في الخربط واليوم قدره اربع وثلاثون شعيرة على ما ذكرنا وراعيها في وزنه كمال الاحتياط والتدقيق يبلغ درهما وثلثه ارباع
درهم بالخير والوانه وقدره ثمانون شعيرة يبلغ درهما وثلثه درهم في القاموس الوافي درهم واربعه درهم واثني مائة
لما قدرناه به الاشارة بالكر قدره ثلاثمائة وثمان في شعيرات واربعه ارباع شعيرة قدر ستة دراهم وثلثه ارباع درهم
ببلغ اربعة مثاقيل ونصف مثقال بالاشهر على كذا في الصحاح والقاموس وقيل بوسبعة دراهم وثلث درهم واربعه مثاقيل
تقلها الشيخ في اواخر كتاب القانون الاخير بالشم كالموتية بالشم كالموتية سبعة درهم على ما به
فسر الفقهاء ووجهه هو ان السبعة والثلثا مائة واربع عشرة وسبع مائة من الشعيرة قدر عشرة دراهم وخمسة ارباع
ودرهم يعني سبعة مثاقيل ونصف يبلغ الستار وثلث الستار بالالف الاول على ما قلناه في شرح القانون ووجهه ان السبعة
مثاقيل يكون عشرة دراهم وثلثه العلامة السبعة في شرح القانون ووجهه ان السبعة اربعة عشر في وثني كنهه وان في مكر
بجهره كان فقره صاحب الصحاح في الموضوع في شرحه بانها هي المعبرة بين الابل والاشغال كلامه بعينه على ما فسر بعض
من لا يعتمد به في اثنا عشر درهما يعني ثمانية مثاقيل وخمسة مثقال فلها ثلثة تفسيرات والمعبر المشهور هو الاول كما
ذكرنا والله اعلم بقدرة وهي الف والثلثا مائة وعشرون شعيرة قدر اربعين درهما يعني ثمانية عشر مثقالا
ببلغ ثمانية اساتير وثلثه السباع الستار بالالف الدخ في الصحاح في قوله به وبما سبق منه في موضع آخر كما نقله
اللاوتية في الحديث اربعون درهما وذلك كان فيما مضى ثمانا اليوم فيما يتعارفها الناس فيقدر عليهم الاطباء فاللاوتية
عندهم مائة عشرة دراهم وخمسة ارباع درهم وهو الستار وثلثا الستار انتهى وما وقع في الحديث من تفسير الاوتية
باعظم من جبل احد في الشمس بالاشد وهو تسعة وستون شعيرة قدر عشرين درهما يعني اربعة عشر مثقالا
لا يبلغ نصف اوتية قد رتب كذا في الصحاح والقاموس ورواها كانت صدق الزجاء الزهر اثنى عشر اوتية وثلثا
ته راون بالشم هو نصف اوتية عشرون درهما وذكره في الرواية العلامة في منطقي المطلب الاستدلال على الاوتية
اربعا درهما

وهو المعبر في الاحكام الشرعية بل اطلاق المحدثين ثلثه كلام الفقهاء وما وقع في الحديث من ان المتقال اربعة عشر قرطبا
اصغرا مثل جبل احد الكبر ما بين السما والارض في ازيد المتقال المعبر في وهو المعروض زمانا سبعة اربع وخمسين والالف
في الخربط واليوم قدره اربع وثلاثون شعيرة على ما ذكرنا وراعيها في وزنه كمال الاحتياط والتدقيق يبلغ درهما وثلثه ارباع
درهم بالخير والوانه وقدره ثمانون شعيرة يبلغ درهما وثلثه درهم في القاموس الوافي درهم واربعه درهم واثني مائة
لما قدرناه به الاشارة بالكر قدره ثلاثمائة وثمان في شعيرات واربعه ارباع شعيرة قدر ستة دراهم وثلثه ارباع درهم
ببلغ اربعة مثاقيل ونصف مثقال بالاشهر على كذا في الصحاح والقاموس وقيل بوسبعة دراهم وثلث درهم واربعه مثاقيل
تقلها الشيخ في اواخر كتاب القانون الاخير بالشم كالموتية بالشم كالموتية سبعة درهم على ما به
فسر الفقهاء ووجهه هو ان السبعة والثلثا مائة واربع عشرة وسبع مائة من الشعيرة قدر عشرة دراهم وخمسة ارباع
ودرهم يعني سبعة مثاقيل ونصف يبلغ الستار وثلث الستار بالالف الاول على ما قلناه في شرح القانون ووجهه ان السبعة
مثاقيل يكون عشرة دراهم وثلثه العلامة السبعة في شرح القانون ووجهه ان السبعة اربعة عشر في وثني كنهه وان في مكر
بجهره كان فقره صاحب الصحاح في الموضوع في شرحه بانها هي المعبرة بين الابل والاشغال كلامه بعينه على ما فسر بعض
من لا يعتمد به في اثنا عشر درهما يعني ثمانية مثاقيل وخمسة مثقال فلها ثلثة تفسيرات والمعبر المشهور هو الاول كما
ذكرنا والله اعلم بقدرة وهي الف والثلثا مائة وعشرون شعيرة قدر اربعين درهما يعني ثمانية عشر مثقالا
ببلغ ثمانية اساتير وثلثه السباع الستار بالالف الدخ في الصحاح في قوله به وبما سبق منه في موضع آخر كما نقله
اللاوتية في الحديث اربعون درهما وذلك كان فيما مضى ثمانا اليوم فيما يتعارفها الناس فيقدر عليهم الاطباء فاللاوتية
عندهم مائة عشرة دراهم وخمسة ارباع درهم وهو الستار وثلثا الستار انتهى وما وقع في الحديث من تفسير الاوتية
باعظم من جبل احد في الشمس بالاشد وهو تسعة وستون شعيرة قدر عشرين درهما يعني اربعة عشر مثقالا
لا يبلغ نصف اوتية قد رتب كذا في الصحاح والقاموس ورواها كانت صدق الزجاء الزهر اثنى عشر اوتية وثلثا
ته راون بالشم هو نصف اوتية عشرون درهما وذكره في الرواية العلامة في منطقي المطلب الاستدلال على الاوتية
اربعا درهما

لا يتصور الا بتوهم من الشيعة من التسليم فما قال العلامة في الخبر الوثق ستون يوما للصالح الفرس والصلح
 اربعة اعداد والحد اطلاق وربع بالعراق الموقلة هذه التقدير تحقيق لا تقرب انتهى محل تأمل لا تقدر برمد الذم
 عن كبر الخصم بالمرط الذي هو وزن مخصوص لا يمكن بدون تقريب الا ان يحذر على ان كانت هذه التقدير مستعدة
 الى ان لا يكون معتبرة التحقيق والافعل الى الحد من الماء للبحر في الوفاة لا ينفق الماء من اجزاء
 والشيعة مثالها المعجزة في الكفارات بحسب الوزن في تقدير الشيء واحد مستحقة فكانه ان الشريعة توسعة وجعل
 ذلك كليل مخصوص والوزن المخصوص تلك الاقسام بمنزلة الواجبات التجريبية بما افاد المصنف من ان اختلف
 فاحشا واليه ما ظهر بعض الفقهاء ودرر زكاة الفطر من الكيل صاع وبان الوزن الف وربع وسبعون درهما الميزان فاحشاه
 بعد ذلك في صورة بلوغه كيلا ووزن او بالعد لثقة او النقصا كانه منبى على الاحتياط بهذا مع ان الروايات في الحد
 مختلفة لا يابى عن جميعها كمال من هذا الصنف من ان لا يتصل من الفقهاء بهذه الطريقة بل يعمدوا من جهات اخرى
 بعضها الضعيفة السند في حصر اقتضاء قواعد المصالح في اعتبار الاصلوات في غير مقتضى اقتضات
 اصولهم فالتحذير من هذا كل من هذا كالتقديرات في التقييدات بتقييم المقايير الموزونة والمكسبة التي قد تارة مضطربة
 على قسمة تسع بجزء في الشيعة مذكورة في ما دلت دأثرة على السنة بفقهاء السلف من غير ان يسموا ذلك
 معاناة الناس في القسمة الاولى في القسمة تسع معتبر عندهم على سبيل الاحتمال وكونه متعلقا بالامام
 بل مذكورا على سبيل التبعية وكونه مقاسا لشيء اخر محذورا في الحقيقة بل هو من انما اقام وما كان القسمة الاولى منها المعجزة
 في الشيعة اصالة مما استدرت حادثة المكلف الى ما دون التحديد عليهم تقويم ضابطهم للبيان تلك اتفاقية متقدمة
 لكي يفهم شبهة واحدة او احدى الاوزان المعروفة في زماننا عنى المن التبرير المتقال في الشيعة واجرا على
 ما وضعه كقول فوضعا صريحا والتمتاز فيه المقادير المعجزة المذكورة وبينا ان كلاهما كما يكون من المصلحة فانقص
 عنه من انما تسمى ما كثر عنه من الشيعة وعلى هذا القياس وعلى ما كان مجازا لبعض بعض العلامة البيضاوي
 وما كان معظرا او غير بايع الى لبعض العلامة الصفار في هذا المقصود وهذا هو الجواب

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

ليحذر من التفصيلات ان ان مقتضى الواقع بين محققا فمقتضى ما في قدر اعداد الصاع والوقت كلها مثبتة على
 خلاف ذلك اذ هو محقق في قدر الرطل العراقي بل هو تسعون مثقالا واحدا وتسعون مثقالا وهذا قد فارق في العلامة وكثيرا
 ولا سيما في قدر اربعة رطل وربع بالعراق وهذا الخلاف قائم بين ابي ابي الفوارس في صورة من الفقهاء وهم السندون
 قوله والضعف والسنة في قوله والحد من الماء للبحر في الوفاة لا ينفق الماء من اجزاء
 التخليق البيان وسند قول الرطل العراقي وربع بالعراق هو رطل ونصف بالمدنى على ما قطع
 الفخر عن اختلاف الواقع في الرطل كما ابي عليه في فقها شاذ والروايات متفارقة على هذا الموضع والتمتاز كذا في
 ما لم يلبس به موسى قد لا رطل من الصدوق روى من لا يحقر الفقهاء في باب الزكاة عن السكوني وليس على خلافه
 شيئا من سبله ثم انما في الوثق ستون يوما والصالح اربعة اعداد والحد اطلاق وربع بالعراق الموقلة هذه التقدير تحقيق لا تقرب انتهى محل تأمل لا تقدر برمد الذم
 عن كبر الخصم بالمرط الذي هو وزن مخصوص لا يمكن بدون تقريب الا ان يحذر على ان كانت هذه التقدير مستعدة
 الى ان لا يكون معتبرة التحقيق والافعل الى الحد من الماء للبحر في الوفاة لا ينفق الماء من اجزاء
 والشيعة مثالها المعجزة في الكفارات بحسب الوزن في تقدير الشيء واحد مستحقة فكانه ان الشريعة توسعة وجعل
 ذلك كليل مخصوص والوزن المخصوص تلك الاقسام بمنزلة الواجبات التجريبية بما افاد المصنف من ان اختلف
 فاحشا واليه ما ظهر بعض الفقهاء ودرر زكاة الفطر من الكيل صاع وبان الوزن الف وربع وسبعون درهما الميزان فاحشاه
 بعد ذلك في صورة بلوغه كيلا ووزن او بالعد لثقة او النقصا كانه منبى على الاحتياط بهذا مع ان الروايات في الحد
 مختلفة لا يابى عن جميعها كمال من هذا الصنف من ان لا يتصل من الفقهاء بهذه الطريقة بل يعمدوا من جهات اخرى
 بعضها الضعيفة السند في حصر اقتضاء قواعد المصالح في اعتبار الاصلوات في غير مقتضى اقتضات
 اصولهم فالتحذير من هذا كل من هذا كالتقديرات في التقييدات بتقييم المقايير الموزونة والمكسبة التي قد تارة مضطربة
 على قسمة تسع بجزء في الشيعة مذكورة في ما دلت دأثرة على السنة بفقهاء السلف من غير ان يسموا ذلك
 معاناة الناس في القسمة الاولى في القسمة تسع معتبر عندهم على سبيل الاحتمال وكونه متعلقا بالامام
 بل مذكورا على سبيل التبعية وكونه مقاسا لشيء اخر محذورا في الحقيقة بل هو من انما اقام وما كان القسمة الاولى منها المعجزة
 في الشيعة اصالة مما استدرت حادثة المكلف الى ما دون التحديد عليهم تقويم ضابطهم للبيان تلك اتفاقية متقدمة
 لكي يفهم شبهة واحدة او احدى الاوزان المعروفة في زماننا عنى المن التبرير المتقال في الشيعة واجرا على
 ما وضعه كقول فوضعا صريحا والتمتاز فيه المقادير المعجزة المذكورة وبينا ان كلاهما كما يكون من المصلحة فانقص
 عنه من انما تسمى ما كثر عنه من الشيعة وعلى هذا القياس وعلى ما كان مجازا لبعض بعض العلامة البيضاوي
 وما كان معظرا او غير بايع الى لبعض العلامة الصفار في هذا المقصود وهذا هو الجواب

هو تلة في النصف من جولة
السلطان

[illegible]

2000

وَلَا تَقْرَأُ فِيهِمْ مِمَّا يَدْعُونَ عَلَى الْغُلَامِ وَلَوْ كُنْتَ فَاهِجًا مَدِينًا لَفُوقَتْ رُسُلُنَا فَنُصِرْكَ بِهِمْ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلُكَ مِنْ قَبْلِكَ فَكَفَىٰ لَكَ أَمَّا الْأَنْفُثَةُ الْغُلَامُ الَّذِي دُفِنَ بِهِ فَسُحْرٌ فَلَا يُقَالُ إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله
من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله
بالعامة قد جعل الله لكل شئ قدرا مائلا
كيفية نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و در امر استقامت که موجب خوف باشد
و کیفیت این نماز که عبارت است از ده رکوع و چهار سجده است که بعد از نیت
تکبیر اول احرام بگوید و سوره فاتحه بخواند و آنکه رکوع کند و چنانکه سه رکوع در هر
ایاز اکه الله و سوره فاتحه بخواند پس با این طریق پنج رکوع تمام کند و بعد از آن رکوع
پنجم سجده برود و دو سجده بطریق سجده نماز کند پس برخیزد و رکعت
دویم را نیز با این طریق بکند و سنت است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم
و هشتم

مَنْ قَوْلُ هَيْتَ اِنَّ رَسُوْلًا فَاَسْتَفِيعُ حُوسْرَانِي مُحَمَّدٌ مَصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 كِه هِر كِه بُو اَز اِيْمَن اِيَات لَ وَ رَوَقْت فَلَم يَبْدُ خُشْتَه بَار بِقَعْدِ دِيْدَن مَن پَس
 بَد رَسِيْلَكِه لَقَ مَرِيْبِنْدَه مَلَا الْاَيْتَه وَ كَسَر كِه بَلَدَه كَر فَار بَاشَد بَخْلَه اِيْمَن اِيَات
 هَفْتَاوَرْتَبَه بَافَلَه صُنْ بِيْشَوَه اَز اَن بِلَاوَمَن كَاَن فَقِيْر اِيْغَر هِر كِه بِيْجِيْر وَ فَقِيْر اِيَات
 پَس بَخْلَه بَعْد اَز هِر نَاوَه هَفْتَاوَرْتَبَه پَس مِيْكَرُو دَوَلَا نَكِر بِيْشَوَه وَ كَسَر حَرَاوَه
 پِيْش اِيَاد شَاهِر اِيَا حَاكِم رُو دُو پَس هَفْتَه بَار بَخْلَه وَ بَرُو دُو كَسَر اِيَا كِه بِلَاوَمَن
 قُوْر بِيْجِيْر بَشَد بِيْهَار بَار اِيْمَن اِيَات لَ بَخْلَه زَشْتَمَنش مَلَاك وَ زَكِيْل بِيْشَوَه
 وَ كَسَر كِه هَفْتَه بَار بَخْلَه وَ بَرُو دُو پَس اِيْمَن اِيَات صَحِيْث مَرَا بَارُو دُو اَللّهُ تَعَالَى
 اِيَات اِيْنِت وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ حَسْبِيَ وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ
 خَصْرًا وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ شَهِيدًا وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ وَ كَفِيْ يَا اَللّهُ عَلِيًّا
 وَ كَفِيْ اِيْن يَكْ بِذُنُوْبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بِخَيْرًا وَ كَفِيْ بِرَبِّكَ هَادِيًّا

و نصبراً و كفى الله المؤمنين القتال وكان الله فوياً عن بيتنا
نقر است از آنکه هرگز از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
که در آنکه هرگز از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
پدید آمده و این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
رنگی صفی از نوبت بگوید و حق بتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
یا اے امره قد جعل الله لكل شیء قدراً و اهلک باریک و یا مقلب
القلوب و الا بصار و یا محول الحول و الاحوال صل علی
محمد و آل محمد حول حالنا الی احسن الحال فداء من اولاد تو انکر کردی

عنه طلاق بر سر رومیه المکر طاق هر طاقی طلقه هر طاقی طلقه طلقه طلقه
رومیه مکر هر طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
به لست لموکلک المهدی و الا سیده المهدی و کانت علی صوکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
سازند و از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
نکرده است از آنکه هرگز از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
بیت و به بعد از آن و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به

و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی
صوکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
به لست لموکلک المهدی و الا سیده المهدی و کانت علی صوکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
سازند و از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
نکرده است از آنکه هرگز از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
بیت و به بعد از آن و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به

و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی
صوکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
به لست لموکلک المهدی و الا سیده المهدی و کانت علی صوکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
هی طاقی طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه طلقه
سازند و از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
نکرده است از آنکه هرگز از این شهر که در روز جمعه بجا آمده و دیگر رسیده
بیت و به بعد از آن و کید و مکر و به لست لموکلک لیطاعتها به و کید و مکر و به
قد بر ذلک شهر هم اکرام

در حکام روزی نو در قفس اعدایت در قفلیت برزگونی این سوز بسیار واقع شده اما اگر نوزاد شود یکشنبه
باشد صاحب سال آفتاب بود حال بزرگان و ملوک میان بود و طرب و نشاط بسیار باشد و رفعت فراوان باشد و در خفا از زبان
باشد و پند و نصیحت و گشتی را آفت بر سر و برون سر و کم نهد و موفقی بسیار بود و جو و گندم از زبان بود و انگوشت بود و در
فصل بسیار باران بسیار بود و چاه مردم خشک آید و مرکز بسیار باشد و تا بستان کرم بود تا زمستان بسیار بود و در وقت
باشد صاحب سال قمر بود و حال پادشاه و ملوک بود و با قوت و عظمت باشد و دیگر مردم را کار میان بود و رفعت
راحت و در خفا از زبان و غلبه یک بود و حال بزرگان و ملوک خوب بود و با منقبت باشد و تا بستان کرم باشد و در
لیاقت در آید و بیماری بسیار بود و سوز و مکس کم بود و با عقرب بسیار باشد و اگر روز سه شنبه
باشد صاحب سال مرغ است حال بزرگان و ملوک و سلاطین نیکو بود و با کار مردم نیکو بسته بود و در میان مردم پر خنده و
بود و کار بسیار بسته بود و در خفا گران بود و فتنه و آشوب و حرب و اراجیف بسیار بود و در کانه حشرات بسیار باشد
و بر زمین شام آفت و بیماری بسیار بود و فتنه و آشوب و در زمانه راسی را اکت رسد و قوت و تکی به به آید و از زانی
شود بعد از آن و در آخر پیرو بسیار باشد و در تا بستان کرم و خشک بسیار بود و بیشتر از آنکه بود و در سوز و در
در میان مردم بسیار بود و کمتر از بزرگان بود و آن آید و زمان با شوم و آن خصوصیت کند و در اوقات خوار و در میان
خوار است به پادشاه و یکی از بزرگان ملوک شود و بجا بن مشرت بزرگی میرد و با در بسیار بود و باقی وقت فایده بود و در
بغایت سرد بود و بعضی از میوه آفت رسد و کرم چینه و ابرشیم بسیار بود اما کرم بود و خوار است و در بسیار بود و کار
و حقا از خوب بود و اگر در روز چهارشنبه باشد صاحب سال عطار بود و نیکو دلیل کند که در سال
فتنه و تشویش و حرب و مصاف بسیار جنگ بود و در خفا گران باشد و بیماری مردم پیش از کرم خشک باشد
در ملوک و خوار باشد و در حد و کین و در بستان و در میان است و فتنه و قتل بود و کار مردم بسته شود و خواران
زیاده رسد و انصاف از میان مردم بر خیزد و اما مردم عاصه و نادان را نیک بود و علی و اولی و مران نیک بود و این طرا

همانکه در وقت بود و با یکدیگر کین و حسد بر سر و موت بعضی از مشایخ ایشان باشد و با آن بی شکام بسیار و در سلاطین بسیار
بود و اصول سلاطین متغیر بود و گاه کلاه بیدی رسد و رعایا بر سلطان عاصی شوند و کمتر با مستتران کینه به کشند و بعضی
از میوه آفت رسد و در تا بستان بیماری و با در نیکو خاف بسیار بود و پند و نصیحت و گشتی را آفت بر سر و برون سر و کم نهد و موفقی بسیار بود و جو و گندم از زبان بود و انگوشت بود و در
فصل بسیار باران بسیار بود و چاه مردم خشک آید و مرکز بسیار باشد و تا بستان کرم بود تا زمستان بسیار بود و در وقت
باشد صاحب سال قمر بود و حال پادشاه و ملوک بود و با قوت و عظمت باشد و دیگر مردم را کار میان بود و رفعت
راحت و در خفا از زبان و غلبه یک بود و حال بزرگان و ملوک خوب بود و با منقبت باشد و تا بستان کرم باشد و در
لیاقت در آید و بیماری بسیار بود و سوز و مکس کم بود و با عقرب بسیار باشد و اگر روز سه شنبه
باشد صاحب سال مرغ است حال بزرگان و ملوک و سلاطین نیکو بود و با کار مردم نیکو بسته بود و در میان مردم پر خنده و
بود و کار بسیار بسته بود و در خفا گران بود و فتنه و آشوب و حرب و اراجیف بسیار بود و در کانه حشرات بسیار باشد
و بر زمین شام آفت و بیماری بسیار بود و فتنه و آشوب و در زمانه راسی را اکت رسد و قوت و تکی به به آید و از زانی
شود بعد از آن و در آخر پیرو بسیار باشد و در تا بستان کرم و خشک بسیار بود و بیشتر از آنکه بود و در سوز و در
در میان مردم بسیار بود و کمتر از بزرگان بود و آن آید و زمان با شوم و آن خصوصیت کند و در اوقات خوار و در میان
خوار است به پادشاه و یکی از بزرگان ملوک شود و بجا بن مشرت بزرگی میرد و با در بسیار بود و باقی وقت فایده بود و در
بغایت سرد بود و بعضی از میوه آفت رسد و کرم چینه و ابرشیم بسیار بود اما کرم بود و خوار است و در بسیار بود و کار
و حقا از خوب بود و اگر در روز چهارشنبه باشد صاحب سال عطار بود و نیکو دلیل کند که در سال
فتنه و تشویش و حرب و مصاف بسیار جنگ بود و در خفا گران باشد و بیماری مردم پیش از کرم خشک باشد
در ملوک و خوار باشد و در حد و کین و در بستان و در میان است و فتنه و قتل بود و کار مردم بسته شود و خواران
زیاده رسد و انصاف از میان مردم بر خیزد و اما مردم عاصه و نادان را نیک بود و علی و اولی و مران نیک بود و این طرا

و مرغان بسیار باشند و بعضی گوشت و فصل و کتک کران باشند و قور و درخت ناسد کرده و در کور و سیوا در بلاد جندان و کاهک
نیکو باشد و در تمان و دروم و بیره و اطراف آن افت برسد و حیوه در اکثر بلاد کران باشد و کنگد بسیار باشد و در زمستان باران
بسیار باشد و زراعت بسیار باشد و اندک آفتی بکند و در وقت مسی باشد و در چشم و موکران باشد و مرغ ها کمی باشد
و مرغان شکاری بسیار بچرخند و در بلاد وین اختلاف عظیم ظاهر گردد و در شایع شود و در کجی از کتاب
و ماه منقح گردد و شصت بسیار باشد و در یکماه این سال خون بسیار ریخته شود و گویند چندی سال خشک است
و تا چند ماه ببارد و در چینی سالی گشت و آفرینش نیک است و هر سال اول عرم سومین نیکو باشد و در زمستان
نیکو گردد و در بلاد بسیار در بعضی از رشتان و در رشتان افت رسد و در دلی مختلف و در کهای صعب شایع شود
و عسل که بچند آید و در هوا از طاعون و وبا بهر رسد و در اکثر سال بادش را غلبه رود و در سومین نیکو در
سال زمستان سرد و تابستان معتدل گردد و سیوه و صوب و زراعت در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفتی سیوا
بحرین و طحنا و عقیق و صوای آنجا برسد و در بلاد مشرق و بلاد حبیل از آنجا باشد و کوه سفید و شیر بسیار باشد و در
محرا و فراوان باشد و در شتر و دیوانگی و مستی بهم رسد و آنکه کوهان بسیار باشد و زاید و زان و دشوار باشد
و در کاه اهرکی بهم رسد و در یکماه در بسیار مردم را غرض شود و در اکثر سال گاهی بهم رسد بسبب اختلاف سالی
در غیر بلاد وین و در بلاد و منده اطفال بسیار بچرخند و جو و در خون بسیار باشد و اختلاف و شکله در میان بادش آن
بشود و چینی اختلاف در میان عامه ناسی بسیار باشد و کارزار در میان عرب و جمعی واقع شود و در میان
عامه ناس و قویان ایشان مختلفا حادث شود و در شام عرب و فتنه بیدار آید و کاه بعضی از اهل فساد
بقتل رسانند و در زمین حبیل که مهران و نودهی آن باشد کشتش بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از
ایشان گشته شود و در شام بابل بر مردم مستولی گردد و از بعضی وزراء و ملوک اختلاف ظاهر شود و در
دشاه بشور و دیگر نیز بگشته شود و در می بر بادشاهی طغیان کنند و مغلوب گردند و کوهی
از آسمان ظاهر گردد و در ناحیه مشرق کوه دنباله داشته باشد و این سبب حدوث قتل و عارت و کرائی گردد
و باین سبب علامت و زلزله و آلهای سخت و نو و امراض و بسیاری زردان در مکر و در یار و در و عسل
کران شود و طحنا و حیان را عارت کنند و تمام ماه یا بعضی از ماه منقح گردد و هر سال که اول محرم

و در ماه

در و عقیق و در زمستان نیکو گردد و تابستان شش بسیار گرم باشد و باران در وقتش بسیار در کاه و کوه
سفید بسیار رسد و عسل بسیار باشد و در شام طحنا و در بلاد حبیل یعنی در شهرهای که در میان آنجا
در عراق عرب و طحنا و در نارس است و بعضی گویند یعنی همان در صوای آن از آنجا باشد و سیوه بسیار باشد و در آن
بسیار بچرخند و در اکثر سال کسی بر بادشاه خروج کند و در نواحی مشرق و بعضی از نواحی بگری برسد و در کاه در بلاد
بسیار باشد و در آن سال آب فراوان باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران بسیار ببارد
و جنوب بسیار باشد و خصوصاً عده سالی باشد و با قتل و ترغیب از آن و عسل فراوان باشد خصوصاً در نواحی
در آن و در نوبت در منده و نیک بسیار شود و زرد آنک و سایر سیوا در بلاد فارس و بیره و شام نیکو آید و در طحنا
و طحنا و عیار در ده پیت مشرق و عمان نیکو باشد و در بلاد افراسیاب و در بعضی از نواحی فراوان باشد و
نیکو زرد در میان کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف منده و اسکندریه مغرب مرکز بسیار باشد و مرغی
سود و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار باشد و در بلاد طحنا و بعضی
از بلاد عراقی که دواب فراوانند و نیز کوه باشد و باین سبب عده دوماه در مصر قحط عظیم بیدار آید و
مواشی و چهار پا یان در محرا نیک باشد و در بلاد حبیل و اطراف دریا بسیار باشد و صوب
و سیوا در مکه معظمه بسیار باشد و طحنا و از آنجا در آن بلده طحنا بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه
حادث شود و غارتچی از نواحی مشرق بران آید و در بلاد نارس بهم و هر سال عظیم از بعضی سلاطین حادث
شود و قلعه را اطراف مشرق یا جنوب از تصرف اعیان بران برود و محملت که یکی از کتاب ماه منقح
گرد و در مردم اضطراب بیدار آید و نوان کید و در ترقی باشد و در بادشاه مشرق کسی خروج کند و اعیان
بسلامت بروند و در شامی در می بایشان برسد و آسمانی از او بیایند و هر سال که از محرم سومین
شینه از زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخبندان بسیار باشد و در بلاد حبیل و ناحیه مشرق کوه سفید
عسل بسیار باشد و بعضی از درختان و انگور آنست رسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه در
آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بچرخند و در بادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و بادشاه برود

و خزان بسیار بپایرستان رسانند و ترکان با هم در او بر تفریق ایشان علی و آوند و خلق بسیار از فقر و در عیبت با مال و گشتن شوند
 و احوال دارند که ایستادن بسیار اند و گشاه بی در سمت مشرب و کثرت آید و بدلی با و راه یا بد رود
 راه حادثه او را عارضی شود که مدتی توقف کند و اما اگر اسان و مسکن بلا ذلالت باشند و احوال دارند
 که لشکری از پنج در عراق و خراسان جمع شوند و رسولان از ولایت کفر بپادشاه آیند و اول سال
 کنند که راه و مانع از سفر شود و در ریافتند بسیار شود و اضطراب عظیم باهل عمان راه یا بد و اکثر ولایات را
 مزاب شود و بقدر غارت و کشتن در بعضی اماکن بدست و الیای آفند و رمای یا بیند و اسب علامت
 او را پادشاه باشد و غلبه صاحبان خروج باشد و اید طبل القدری کشته شود و فوت علی بسیار شود و
 در میان این طایفه حسد و نزاع بسیار شود و اگر انتاب کوف کند بعضی اماکن از تصرف قالیان
 اسلام بد رود و هر سال که اول محرم در زمستان سر مانجا شد و باران که می بارد و
 آب رود و خاک که باشد و در بلاد و جبل صد فرسخ در صد فرسخ غلگ باشد و مرک در میان همه مردم بسیار
 باشد و در راه مغرب گمان باشد و بعضی از در خان آفت برسد و در راه از فارس غلبه عظیم برسد و بر وایت
 دیگر غلات در سر و عینه دشت که بعد از آن در بلاد مغرب و بلاد و فرکان اطراف اندلس حارث شود و درانی
 بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلّه بفره و عراق نیکو شود و لیکلی از جهت سلاطین و عمال ستم بایست
 برسد و غلات در جبال عامل و نواهی آن نیکو بعد آید و انکو و گندم در بفره و دشت بسیار بعد آید و مرد
 صاحب شاقی در بفره کشته شود یا کرده بسیار از اتباع او میواید و در بستان نیکو باشد و آب طبعی
 طبعی که آید که مشرب بر عرق گردد و پادشاهی از پادشاهان مانند مجرود و در راه برسد و اگر
 تا ماه مجادی الثانی در دهای بسیار در بستان در میان مردم بسیار شود و خصوصاً در و کلو و در
 پشت دور و در دلتی و امراض شکم و کلف و قویاد و جرب و دملهای بسیار و زمان است
 فرزند بلیند و بسیاری از ایشان بگریزند و امیری از شاه ظاهر شود و در مدینه حضرت رسول ص
 مستوفی شود و بعضی از بلاد و غالب کرده و اگر ستاره و مداری ظاهر شود و نشانهای عظیم از او
 ظهور

ظهور کسی بر پادشاه خروج کند و کوفان و عجمان قوی گردند و در ریه عراق و اضطراب
 و اختلاف بسیار پیدا شود و خلقی بجایان برسد و در بزرگی در شام بقیل برسد و در بلاد و
 نقشه عظیم حادث شود و در اطفال در دلم پیدا شود و آب چشمها بسیار باشد و الله یعلم تمام شد
 فصل و احادیث و احادیث و احادیث از حقیقت معضای نوی بنام که مان و کوفیند زیاد بر سر و قبه راه
 حجت اوست و این طایفه است بدی القریب علیه السلام که اوی را از خیر و شرف و نفع ضرر آگاه میکرد و از این
 خبر رسیده است که باطل بد و خوب با خود قرار دهند تا کفر در واقع حجت است و این خاصیت دارد و یا
 اعضای پیش روی طاقه و دیگر فاعل که این مراتب الهام است میان سر که چهل عینیت یا بد پس سر
 کرد و پیش سر از غم خلاص شود میان فرق طایفه او بگذرد و جانب راست سر نیز بد بشود و جانب چپ سر
 فرقی از روی شود میان و در و فری لوی رسد که کوشش فری چند کوشش عینیت یا بد پس سر و دنیا
 چشم راست سفیدی از او نفل کنند و چپ چپ نازد و برسد پشت چشم راست همان که کرد و پشت چشم
 چپ بدی طرقت کنند و بر چشم راست شادی بیند و بر چشم چپ چینی باور رسد و روی راست خرو
 برکت بیند و روی چپ چاه روی زیاد کرده و در جمله چشم راست فری بیند و صحت یا بد چپ چشم چپ بوی مزاج
 کنند و چپ سر بر روی بیند چپ چپ فی عزت یا بد شقیق را است بخوشی بی شکیت رسد شقیق چپ
 صحت یا بد چپ چپ چپ مل وافر یا بد پره بقی از کار و عروا شود و جانب چپ چینی بر مراد قادر کرد و تارک
 روی راست کاری بد کند و تارک روی چپ مال و صحت یا بد حجت راست مراد و صحت یا بد چپ چپ چپ
 اندک یا بد زنج راست چپای سلیم یا بد زنج چپ درد سر کشته کوشی راست سفیدی از او نفل کنند
 کوشی چپ چپ چپ بوی رسد و بر وایت و دیگر نفع بوی رسد و بجهانی رود و چپ و چاه با و دست مرکت
 کنند و چپ زبان از چپای این کرد و لب بالا قوی بفعل آورد لب زیرین فتنه پیش دی آید کوشه لب
 راست خصوصیت کنند کوشه لب چپ سفیدی از او نفل کنند و چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ
 راست از بهر ادر نفع یا بد چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ
 سفیدی یا بد سر و دست چپ در روی کشته با روی راست خرو و فری چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ان الذي ياحمونهما محال المتناهي ظاهر انما يخلو في الجواهر انما وسيدون سواها

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

میرسانند و از او را که هیچ ملکی که از اثری تا پیش میباید که ایشان مساعدت می نمایند و از او را که در این
 صفت میگردانند یعنی خود میگویند که اگر کسی از این صفت بداند و در شرف و کوفت و حتی اگر
 فعلی از او صادر شود و در حق او برسد برای این بدهد که اگر در روح او باشد و اگر زیاد قدرت داشت بجای او در این
 عالم از او بپای کسی که دعای شمار کشیدیم و دستهای بس کردیم و در حق خود را بر روح او برتر نهادیم و او را از اینگو جان کردیم
 بماند که اول کسی که نقره دین الهی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است بوقت خود بر حق میباید و بدست و زبان و حال و جان و در این
 میدان کبرای و از قوم خود از ایشان کشید و از او بدید که در این صفت ظاهر شد که با خود در دنیا چنانچه در حدیث است
 یعنی میل ما و از دست علی که پس کرد و در روح میفرستد تا اینکه در این مقامات بر این ممکنات بوقت گرفت و بعد از آن
 المؤمنین بود و در حق ما نفی می نمود و تبلیغ ایشان در دمار از روزگار بر خود گرفتار آورده و فرسود و کفر را از زمین
 ظهور برشانی شده و از نهاد اهل کفر و عناد و در و بر پیشه استیلا مرد انگلی اصل و بیغ شرک و کفر را از زمین
 کند اگر کشید و او نبود و خود اسلام نسبت بیکدیگر دیدی و اگر فرزندهای او نبود و لوی ایمان بر پا میشد و بعد از آن فرزند
 تمام حسی که قدم در راه مرد انگلی زده و لوی نقره دین الهی را بر فراشت و جان و حال مجاهد و خود و چون خود را پیوست
 از خود و بر نقره دین الهی مقدم دید و یاد کند که در خود و با منافقان سازگار و خود را نیز که میدانست که
 باین حال مجاهد و دیگر و این معهود دید که حق پرست میباید که خود را به دین الهی با الهی مقدم نموده
 کرده و با حق پرستی یک مرتبه بر سریده و با او بر سر و نام و شان حق بر طرف نخواهد کرد و از اینجاست که در فیه و از
 حاکم علی تحقیق با معاصیه کرد و از او بیشتر میباید از آنچه از آفتاب او متیابه لیکن چون حق پرست را از انصاف اند
 حضرت و عیبت شمرده و در دست استقام بنای کفر و غیور و نشسته بر اساس ایشان شیطان برانده و مردم را بر سر استقامت
 دعوت نموده و بر طرفی شیطان را داشتند و بعضی نظام و دست و پای بریدن و جسد را زانند و یار کفر
 و عیبت و تفرقه و بر حق تبلیغ سیم و در بعضی و با بدیدند و هر یکی از این پروان گردانند پس آن دلبسته خود
 بگوشت مردم خوانند و در حق بی قصه اتمیه و دیگر از او کور نموده و او را دروغ باطل حق نسبت دادند و دلهای
 مطلق و از حق پرستی بری کرده و تحت شیطان و بی اتمیه در سینها رسوخ کرده و یکی آن عداوت اهل حق است
 برایش کرده تا که حق و دست و پا که علیه اسلام سازند و از نو بر نهند و بعد از آنکه در قتل و طاعت و از آن و غیر ذلك
 یعنی میگردانند حتی اگر کفر را پیش خود نموده و میگردانند خطی در معر و دینی فراموش کرد یعنی بر حضرت ابرو و بعد از
 نایب از هزاران در چینه را و متذکر گردید و قطعه کرد و بجهت ترک سب و در کارها نگذاشت و از آن سب و کفر که از آن بر هوا
 و نظر مردم میگردانند و اگر کسی در شهر میگرداند و در یک شهر معا و نوشت با طرف جمال خود سب را نمیگوید که در
 شهر و کان برید یا کسی که علی و فاطمه و حسن و حسین نام داشته باشند و بیش از آنکه میباید بر سر توحش باشند
 و بر سر

[illegible]

عزرا انجذاب و انظار اخلاصت بودند زیرا که ایشان نیز دست از زبان و مال و فرزند و عیال برده بودند و در رفقه
فرزند پسر خندم جالفت می کردند و در برابر شمشیر و نیزای دشمنان رو نمکر و اندر دشمنان امر علیه السلام
جلسه خیم از کتاب مفتح القرآن مفتوحه بسم الله الرحمن الرحیم قدس العالیین و الصلوة والسلام
علی من خلقه علی قال ابو جعفر بعد من قال الله سبحانه و قال فی کتابه الکتاب لا اله الا الله استوا
القول الله و استوی کونه لیک فیقول من منحه و یجعل لکم نوراً تمشون به فی بعض الامور علیه السلام
جواب احمد بن ابی بنی خطاب کرده میفرماید ای کریم علیه السلام ای آنکه در راه تقوی و رزق از معاشی الهی
پیش نهانید و ایمان از روی رسول او که عطایا بیاورد و نصیب بخت خود قرار دهید و شما نور را که بانه را در دست
بیا بید و فغانی و میخند شما و خدا بخشنده و رحم کننده است کفایت و خط او فرغ نصیب اعظم گویند و نصیب
بزرگ بخت دنیا و آخرت میتواند مراد بود و قدس از قرآن و در اصول و در ارشاد نیز مراد میشود و بعضی
بعضی از معنی تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و طینی از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت
کفایت از رفته ع بعضی تفسیر فرمودند و نوریکه باین در طایفه بجهت یافتن راه نجات قرار داده اند با ع بعضی
کرده اند و در روایت دیگر نور و بعضی تفسیر کرده اند از ایشان خند انوار مقتدره الهی عالم بنو وجود
منور روشن نموند و سبیل نجات از طرف صلا و شبهاست امتیاز دادند طریق معرفت و ارفع و شریفند
کی بودند از برخی و بود و اولیج فرمودند که کسی چنان معرفتی روشنی کرد از من علی معارف ایشان روشنی کرد
و هر کسی لونی بنده کی افراشت از بیانات ان سفینهای نجات بود ایشانند شمس خلک خنده و بهر حال
هدایت و بجوم ثبوتان رسا و مکرر و در ابرامیت و صلوة و تطهیر امت ایشانند به عامه ربانی و حج
فاطمه سحانی عمو و فاطمه علم و عمران و باسط علم و ایتقان ایشانند علی مصباح النور و محتاج اسرار معادن
حکمت و مناسک بزرگ منازل تقوی و عبادت و در اعلم الجواهر و منار البدر و معارج القدر و معارج العلم و عمارت
خلف در ای معرفت الهی و عاقل سیرار کمالی انتم منتمی میگردون با حق و بهر بعد بود از حضرت
روایت است در حدیث طویلی که میفرماید حق تو را منی تبعنا و هکذا ای کسی که منی تبعنا و اولیج
نکست من الله سلطانی طویلی یافتم در روشنی و منده بجز کسی که بر روی نماید یا بوزره نماید از برخی
که در این باب یاد کردیم از کتب معتبره از اسلاف و اولیج است که در این باب یاد کردیم از کتب معتبره
الانسان و بنایینک السموات طایفه من ان من و بنایینک السموات من السموات و بنایینک السموات
منها

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

290

[illegible]

[illegible]

و لا یبقی شیئی من خود را که الاستاد آن را در حق تعالی حاکم المستضعفین لفظی و معنی هر دو یکسان است
و این که اینک طلب آن میکنند از خدا و خدا را از این شایسته تو که ضعیف و مظلومند پس تا آنکه در این که هر دو را
ایشان را بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته
ایشان که در حق تعالی این که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته
فرار میکنند با وجود اطمینان بر ظلمی ایشان دارند و این که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته
خدا در سعادت دنیا و آخرت و یا فتنه کسی که بر ایشان که بر سر گرفته و در حق تعالی این که بر سر گرفته
از نظر اوست که حضرت معتمد با او فرمودند در حدیث طویل که شریقی احب الی الله و لا یفترق
من عقیقه الا بکت و دمعته علیه چشمی در نزد خدا محبوب تر است از آب دیده در نزد خدا و تر نیست
از آن چشمی که بگریزد و بریزد از خود و در مصیبت چشمی ۲ مجلس هشتم از کتاب صبر الی ارضان
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور عیون البائسین یوریکاء المحسینی و اخیان و اب القضاة
لیستوی لقاء الحسنین و یقل قال الله عز و جل و لنبلوکم بفتن من الخوف و الجوع و نقص
من الاموال و الانفس و النماز و لبتة الصابین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله
و اننا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المحمدون و بعد از این
بروزگار عالم بخوابی امور میباشند و حقیقت واقع هر روز در نزد او میباشند و این هر روز در نزد او
ظاهر غلش باشی قبل از خلقت سپاسی در تیز مطیع و عاصی محتج با حقان نیستند و کمال این بندگان
خود را به اشتغال نمیباشند لکن از آنکه عاده الهه قرار گرفته که تمام حجت بر خلق بپایان رسیده و حق تعالی
بنده را خود را شکر کسی را خود را نشان کند و سعادت و شقاوت او را معلوم کند بکلیت آنچه متعلق به او است
چند مبتدای ایشان میکنند تا با مطیع از عاصی ممتاز شود که در صابران نیز جدا شود و آنرا که ایستای پسین و اینست که
که بگوید مصایف نفسی الذمیر و حکمتای واقعی که آنها باعث این احکام مختلف میباشد که در افعال موافق و مخالف
و حق تعالی موجب نمیباشد که بگفتی که اگر ما خود را در نورانیته او و در عاقله که فی فرجه ضایقه در طریقت نیست
میدانست که با ما از اینها آفرود کرد و حق تعالی که بصیرت خود را در حق تعالی از دیدار نیست از آنکه از این نظر
و دنیا را خدا را در ارام و راحت و نعمت نداده بلکه او را دشمن و دشمن و از نور که از خلق فرموده بسوی او نظر
نگریده و بنظر او نیستند در نزد خدا اعتبار و مقدار نیستند لکن این که هر سالش نیز در دنیا باشد و این

[illegible]

و دینے

و کلماتی و بیون قیود عارفان سید شهادت و مقام معرفت الهی از کسی بدو تر و برتر است از کسی در مرتبه عظیم
تر و در سبقت از همه انبیا و اولیا بود و ولی و پیر و راه معرفت و رشتی که در وسعت علوم و معارف او جلی است اینها
زبان خطایر حیرت زیاد و لغوی غنی از سجع و کوفت الفاظ و در کتب بود از کعبه سکونی غنی ضیاء التاج و الجمله
بجمله ای صادق و توانا که تغییرات الفاظ طمان خاطرند پس نیز اگر شیخ معرفتی روشن نمونده از معنی او در آن قولی است
الکلی روشنی نمونده و بمصدق مفهوم یا تحریف لفظی مکان مخالف است پس نیز اگر در کجا معارف دست و پای نرودند
از تعلیم آن تنگ که با علوم و معارف بود پس از انانی معلوم نیست و که در مقام محبت واقع در معرفت عشق
الهی در منزل بود از درین منزله بود که خود را بی خود گوشت الحلقه طمانی همان یکجا و ایتمت افعال الهی
از کمال صانع ماسوی ترا ترک کردم و در محبت تو دول از غیر تو گزیدم و در بوی تو بلکم از زبان خودم دانستم شرف تو
کردم و بیستم کرد اطفال خود را بجهت رسیدن بوجه تو و تو فقه حق فی الحب انما حق القوادی السوا یکجا
اگر در راه محبت تو صبر نکرده و در راه حقستی تو پاره بار شود از حقستی تو نایب عینک در و بدیکر رسیدی نماید
الحس که بیار تو نموده من و کی یاد کند زلفا نما از درین سواد که دست از دل و زبان و دفر زنده و عیال برداشت و در راه
حق است نذر کرده و بیون از سر حلقه عارفان محبتی بی پایان بود این بود که زلفا و هم خسل از اعمه عظیم تو و مخصوص را شنیده
من شنیده گردیدم و بعد از حیات تر باران بلور نمونده و با شکی نیست چنانچه پاره پاره کردند چرخ حلقه اوجیز از
ظهورش و هم صند بر او کار سنگ کر نشسته و خندنگ ستم بر سینه اش نهاده بر تشبیه از آنکه کدی از او سر سبز بیون او بود
راه و راهی نیکو در میدان جود و عارفان یافتند و فایده مقصود داشت او و مقام یافتند و رشتی و مقبول نموده پس
در این ملافت بر او ریش کش داده و بهی از ارجع الی رجب غمخوش نمونده و بهی رشت تا داخل فی طلاق
از داخلی جنتی او را نوازش کردند بی شور و کیک در سر داشت و شوق دیگر در دل داشت و فوق دیگر در سینه
بود و شایسته شایسته و محمود خود و شایسته بوده در دلت بندگی اش یافته و صلوات جان بازیر افر صیده
و نیا در نظرش نیامده که چه در راه نور است بسیار و عاشق پیشا رشت لیکن کسی مثل او بافتشانی نکرده و مع دانه
عشق با شصت و شصت حضرت یعقوب پیغمبر نه بود و او از راه سیر داشت که از نظرش عجب
شده و حال آنکه معرفتی علوم نبود بلکه میمنت که در دست پندیده در حدیث است که در راه عارفان عارفان
پس سید که با قیض روحی یوسف ص کرده گفت نه گفت کسی که محبت داشت و از او بیستم جدا بود از حال
القدر که ریت کعبه شمس با بیست و شش نفس نه شده و سید شده و سید از نظر یوسف حال

[illegible]

نجات

بخت داده و بطریق مستقیم حق شناسی و حق پرستی رسانیده معیشت در زمانی که خلق بجز عبادت عظام
 چیزی نیافتند و بجز آنکه طریقی برای پیوند زمانی که کلیت بهالت عالم گرفته بود و ادواتی که در کف و بخت پرستی ملایم
 شده کرده بود و شیرازه علوم و حکم الهی و قواعد و ادواتی که در عالم و معارف و در سبب حق شناسی متعین
 گردیده و بر این طریق عدل و داد را برای و بر بسوی حقیقت که معرفت و دلیل بعضی بهایت پرستی شایسته و کرد و بخت پرستی
 معیشت و باطنی متعین در شهبوات و لذت نفسانیه و لذایف و منعم در دنیا و شایسته و وسیله ایته در عینی عالمی معیشت
 شده و علم راست بر افراشت و رایت هدایت بر پا نمود و حق و برهه حق پرستی دعوت فرمود و در عالمی که حید و شکوف
 معیشت و پایا بود از غایت بوی اظهار عداوت و دشمنی با وی کردند و بدست و زبان او را ذیت کردند و دشمن
 بر اویش کشیدند و سنگ بر اویش زدند و دهنه النبی را شکستند از هر جانب که قتلش می بستند و بجز حق و سلم
 در حاشای نمی بود و بجز از شک و کفر و ظلم را نمی نمودند و بر حق نبود و نفی کردند و بجز از اهل حق قوتی نداشتند
 که ایضا که بجز از شک و کفر و ظلم را نمی نمودند و بر حق نبود و نفی کردند و بجز از اهل حق قوتی نداشتند
 ایضا و با حقیقت با نیز آن متبدل و مملک کرد و ای بزرگوار اینک که ذیت قوم با او پیشی از ذیت سایر بیگان بود
 بر قوم نمود نفی نفی نموده و تحت خود را ایشان را بطریق حق رسانیده و راه بندگی و حق شناسی و باطنی و خلق حق و
 و علوم و معارف و حکم در میان ایشان منتشر نمود و بمواظقت و محکم دای علی و واقع خلق در فکر و در محنت
 از لذت از شهبوات حیوانیه منصرف گردانید باطل و الفتن خود را و در از اخلاق شیطانی و داشت فرق
 معاش و معاد را بخلق تغییر فرمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط گردانید و باطنی خلق را از عذاب سیران
 بوسع جهان رسانید و از عقاب رحمتی بخت داد و باز آسود و در ملک و در آن کشانید بلکه دنیای خلق را معیشت
 ذات بعوت الله و رسول الله و پیغمبری رسانید و بواسطه او امتیازی افضل از سایر را گردید و در میان امتها
 بابت هر صوم و ملک شد و حق اینک پیغمبران دعا می کردند که خدا را از امت پیغمبران بزرگوار گردان حق اینک از امت
 کثیره و دارد شده که حضرت موسی از خدا مستجاب نمود که او را از امت پیغمبران بزرگوار گردانید و در میان حق
 اکثر است متوقع بودند از شفاعت کبری در قیامت و همه از خواستش کردند که خداوند حکمت و حکمت کرده باشند
 کرده باشند که قدر حال ایشان کم باشد و در عید این ابرو فرمودند که قائلان استملک علیهم آقا الا انک
 فی الفرق بگوید که بامت خود که من مزد بجز رسالت خود را نمی خواهم و هرگز از توفیق خدا که در حق طلب
 شد که بفرستنی خویش را و اقر با هم بلیت فرست رسالت ضم و امرت نبوت منم و از تفکرات عالم الهی و کرامت
 حضرت رسالت چنان بر این مودت که هر سال او بود و او عزیز حضرت فرستاده و توانایی از برای این حسنه

9

میتواند فرموده و من یقریف حسنک فی الذل فیها حسنک و کسی که حسن که در بیت اهل بیت باشد کس
نماید زیاد میکند از برای او در انجا احسان و یکی بر ملک افضل صفات و شرف قربات و طاعات قرار داده
از انجا که برخی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر مومر که آن فوق علی بن ابی طالب و جعفر بن ابی طالب
افضل از عبادت باشد از عبادت عبادی میباشد و محبت با اهل بیت افضل از هر عبادتی است از حضرت امام
سید که گفت هر چه از ابوالحسن موسی بن جعفر که جدت از همه امور که بنده با او مقرب میشود بسیار بود
از او فرمودند که افضل قربات طاعت خدا و سوا از عبادت شیخ موسی از ابوعبدالله عجلت لی ربه
است کرده است که حضرت ابراهیم فرمودند که ای ترا فرمودیم از حسن کسی که او را با شیخان حبیبی باشد از هر
دین است که کسی او را باشد خدا او را برود و در جهت انکار عرض کردم ای فرمود که الحسنه شفا و انکس
الحسنه حسن و است و خوشی با است و آن سینه عداوت و بغضی با است و طبعی در عظام الدین از حضرت خدا
روایت کرده که در حق او را شنید بر حبیب بن علی علیه السلام و عرض کردند یا رسول الله احباب و رفقای
دارند بنزد عداوت و ما بنزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما با برادران ما بودیم هم پیش از آنکه معاویه بایشان
چهارمید هر عرض کردند یا رسول الله ای تو شویم ما بیکدیگر دین خود آمدیم نه بجمع دنیا حضرت زمان علیه
سربازان حجت و خط بر روی کشید پس سر بر بالا کرده فرمود قصید طویله کوتاها غنی کسی که دوست دارد و
نه بجهت قربتی که با او دارد و نه بجهت خیر که از او رسیده باشد بلکه هر است در جهت خدا و سوا از خدا
یوم الصبیح کما می بینید در قربانت با من و این ها انکس است سینه خود را با هم خردند بی و لهبت از اهل
بیت و دوستی القری را شد واجب بلکه از ریاض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و از انجا رسالت و منزلت
بهم قرار داده بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده و در حدیث است که چون این آیه از قرآن مجید حضرت قدس
احباب خدا فرمودند بر ما فرمود که دایم و آیتها از برای ما گردانید تا بگویند که ما را در جواب تکلف حضرت
رفتند و در یکشنبه باز بر من است باز فرمود ای قوم خدا ابراهیم فرمود که حق فرموده که قبول میکنند از خدا جواب
ما اقرار و در سیم صبی گردانید جواب خدا و حضرت فرمود که آیتها من انکس نیستی من ذهب و کما
ولا مطیع و لا متسلب ای کرده خلق این تکلیف تلقی بطل و فقره ما در و طعنا می و شرابی از کسی
نیخواهد گفتند اگر صبی است بیاید فوا حضرت این آیه را خوانند فرمودند آن تکلیف نیست که دوستی
بیت ما را شما میخواهید گفتند آه اگر نیست پس قبول کردم حضرت صادق فرموده فوالله ما ذاق مد الا سبط
القیامه که در آن مکر محبت نفرای و الله درست فرموده منکد بغیر از دنیا رفت همه از انجا که شرف و کرم
ند و اهل بیت او را مقوم می نماید که از شرف و حق ایشان را غضب کردند و آتش بر در خانه ایشان زدند و بی

المسألة

[illegible]

والميتة ما استوفى فيه شرائط الملك المطلق والموتة ما استوفى شرائط المطلق والعلق

[illegible]

16

[illegible]

طبع

مَدَامْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ كَمَا سَعَرَتْ الْحَيَاةَ وَالْحَدِيدَ لَدَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَكَمَا سَعَرَتْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْبُرْقَانُ وَالْقَطْلَانِ لِلْحَدِيدِ صَلَوَاتُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

[illegible]

[illegible][illegible]

مجلس الويسوة مايج الجهد

[illegible]

حساب خفایه
 در تربیت منکره وی قرار داده و به هر حال
 که گرامت کرده است سبب لغو نمی شود
 و به هر حال که با او رسیدگی می شود
 مومن و بقیه یمنک و خدا کوش

[illegible][illegible]

هذا الموضع من...

قد جرت حجة العقد...

التمسح... كمالها... كمالها... كمالها

الاستعانة... الاستعانة... الاستعانة

بعد الحمد والثناء... بعد الحمد والثناء... بعد الحمد والثناء

الطلاق الطلاق المختلعة... الطلاق المختلعة... الطلاق المختلعة

الصفحة... الصفحة... الصفحة

صيف طلاق رجوع... صيف طلاق رجوع... صيف طلاق رجوع

وكذلك... وكذلك... وكذلك

الطلاق... الطلاق... الطلاق

الصفحة... الصفحة... الصفحة

الصفحة... الصفحة... الصفحة

الصفحة... الصفحة... الصفحة

الصفحة... الصفحة... الصفحة

[illegible]

مجلس المجمع
العلماء
مجلس المجمع
العلماء

و در بعض متعذر بیا و موقوفه و نه و چنانکه مجوز عینی و لکن این شکست بعد از تنقیح در سبب
از اخبار دیدیم که متعذر بجا و در شده پس رعایت این است احتیاط مقتضای است جمیع این وجوه
ایراد نمایند این در اینجا نیز ذکر یافت اسم در مقدم است بر اسم زن و مشهور بر عکس است پس هرگاه رعایت
مرد شود ادنی و احوط خواهد بود ایضا ظاهر بسیار اخبار و قول اکثر اصحاب است که در باره عاقله بالغ رضای
و غیر کافیت و چون قول به شریک استقلال اولی نیز هست احوط است که برضای مرد و واقع شود و لکن
والد و جرم رضی الله عنه از جهت رعایت احتیاط که طریق فرضیه این بود که اگر بگوید که ادنی و احوط بود
در یک صیغه و صیغه کجب بدون ذکر و اگر در چهار طریق فرضیه در یک است و بعد پدری و رضای هر یک از این
مرد و کافیت و اگر این مرد فوت شده باشد برضای و اگر بگوید که برضای زن کافیت هر چند پدر
و جده داشته باشد و این باید دانست که مشهور میان علمای این است که صیغه جمیع عقود بقصد انشاء واقع می
باید ساخت مثلا کسی که تلفظ نکحت مرغاید اگر از او این باشد که قبل از این کلام نکاح واقع ساخته ام
از آن جز میاید هم این جز است و باین نحو نکاح واقع می شود و اگر مراد او این باشد که تلفظ نکحت نکاح واقع
می سازم این سخن انشاء است و باین واقع می شود و همچنین در جمیع عقود مثلا بیعت که میگوید میباید مراد
این باشد که عقد بیع را بر این لفظ بیعت واقع می سازم بعد از آنکه در این مقدمات بدانکه خالی از این نیست
که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن یا مرد با وکیل زن و در صورتی رضای پدر
رعایت باید کرد چنانکه می دانسته و از این جمیع مشت صورت برهم میسر است اگر در رشته بکره بنا شده و اینها
در صورتی نیست که شوهر زن مرد بالغ باشد و اگر مرد نابالغ باشند یک صورت دیگر است و اگر مرد بالغ باشد
و دختر نابالغ یا بر عکس خالی از این نیست که یا دلی طفل یا بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ و از این پنج صورت
بیست صورت سابق سیزده صورت حاصل می شود اول وکیل مرد صیغه میگوید زن باکره باشد و دلی
حاضر داشته از جانب پدر یا جد پدر پس فرض می کنم مرد محرم نام دارد و زن زنیست اولاد وکیل زن
میگوید که نکحت موکلت محمد موکلتی زنیست علی صدق خمسی تو مانا مومن بعد وکیل مرد
میگوید قبلت النکاح موکلتی محمد علی صدق المعلوم پس وکیل زن میگوید زن و جنت موکلت
موکلتی بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح و بیع موکلتی پس وکیل زن میگوید زن و جنت موکلت
محمد علی بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت موکلتی علی المعلوم پس وکیل زن میگوید زن و جنت

محمد علی زنیست علی الصدق المعلوم الموصوف وکیل مرد میگوید قبلت النکاح و بیع موکلتی وکیل
زن میگوید نکحت نفس موکلتی زنیست و کال عندها و عن جدتها و عن ابیها موکلت محمد علی بالصدق
المکرم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح موکلتی بالصدق المعلوم وکیل زن میگوید جنت محمد علی موکلت
زنیست موکلتی علی المهر المعلوم الموصوف وکیل مرد میگوید قبلت موکلتی وکیل زن میگوید که نکحت زنیست
ممن موکلت علی المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت موکلتی نعم المکره و مرد و در خود صیغه میگوید و زن دلی
داشته باشد و بکره باشد و زنی بگوید زن و جنت نفسی علی صدق خمسی تو مانا مومن بعد وکیل مرد میگوید
قبلت نفسی علی الصدق المعلوم پس زن میگوید نکحت نفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید قبلت
نفسی پس زن میگوید زن و جنت نفسی اصلا و کال عن جدتی و ابی بالنکاح المهر المعلوم مرد میگوید
قبلت النکاح و بیع نفسی پس زن میگوید نکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم مرد میگوید که قبلت
النکاح نفسی پس زن میگوید زن و جنت بنفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید که قبلت نفسی و در
نیصورت احتیاطی است که زن از جانب پدر یا جد پدر وکیل شود باین نحو واقع شود و اگر پدر صیغه بخورد
میگوید از جانب دختر وکیل شود و میگوید زن و جنت بلقی و کال عندها علی صدق خمسی تو مانا
مومن بعد از این باین نحوی است که مذکور شد پس پدر میگوید یا نکحت بلقی و لایه عندها بالمهر
المعلوم بعد از جواب باز پدر میگوید زن و جنت بلقی زنیست و کال عندها و لایه عندها بالمهر
المعلوم بعد از جواب باز پدر میگوید زن و جنت بلقی زنیست علی الصدق المعتبر مرد میگوید قبلت
نفسی علی الصدق المعلوم انکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید زن باکره باشد یا دلی نداشته
باشد بخوبی که در قسم اول گفته صیغه را باید گفت و کال را باید را باید از لفظ انشاء و اگر حیدر صیغه
اولی است باین ضم گفته ظاهر است که وکیل زن میگوید نکحت و زن و جنت نفسی موکلتی زنیست من
موکلت محمد علی بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح و النکاح و بیع عن موکلتی محمد علی بالمهر
المعلوم صحیح است انکه یا در صیغه میگوید زن باکره باشد یا دلی نداشته در نیصورت بخوبی که در قسم
دویم مذکور شد الا صیغه سیم تلفظ بان باید گفت و قسم بی و ششم و ششم که مرکب است از اقسام
مذکور از جواب سوال چهار قسم باید برداشته و قبول را از قسم دیگر که یک بقصد نکاح و بکره و در قسم

المطلق
خاتمه محمد بن ابراهيم
ملا محمد دشت

المطلق
خاتمه محمد بن ابراهيم
ملا محمد دشت

المطلق
خاتمه محمد بن ابراهيم
ملا محمد دشت

جميع من في العقد خود

جميع شرطي مقدر عند الشرع منافي طه

غير الواقع من غير سماع

بذلك في بابت

مستند من غير استعانة

انما بابت استعانة

مستند من غير

المطلق

جميع شرطي مقدر عند الشرع منافي طه

غير الواقع من غير سماع

بذلك في بابت

مستند من غير استعانة

انما بابت استعانة

مستند من غير

المطلق

المطلق

بسم الله

من غير سماع كذا وزان

بعضي ان وزان كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

بكونه بابت كذا

يَا مَعْدُ يَا مُدْيَا وَثَرِيًّا أَجَلًا يَا عَزْرِيًّا اللَّهُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا دَائِمُ يَا أَبَدُ
يَا طَعْمُوْتُ يَا طَوْلِيًّا يَا شَمْعُوْنِي يَا سَطْفِيَّ يَا مَعِيدُ نُونِيًّا يَا مَالِحُ يَا هَوُ
يَا هَوَمَنْ هَوُ هَوِيَّا شَمْعِيًّا يَا إِلَهَ يَا مَنْ يُفْقِي الْمُلُوكَ وَيَبْقَى هَوِيَّا هَوُ
يَا هَوُ هَوِيَّا مَنْ لَا هَوَالَ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ يَا
شَسْطِيعُ يَا مَصِيصُ يَا طَفْعُمَا الْبَيْغِ تَوْصُرِيًّا أَحْيَا شَرْهِيًّا أَدْنِي
صَفَاؤُنِّي أَتْلُ شَدَى آلِيُوهِم يُوهُ وَرُهُ أَكْوَاهُوهُ قُدُوسٌ مَالِحُ لَمْ يَلْنِي

انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال

[illegible]

ساخته
خندان

وَمِنْ كُنْزِ فِي النُّقُصَانِ
فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ لَدُم

اطفال امم لم يخلصوا

خانی الاندرانی برگ و لا الی ما سنگ و کن الفر و الی فوق کم و اف کر و ابر می و نا را من به صفا کمال

فاموت انك البدر اذا فلكم فلكك بالثبوت والاعمال الفصل الثاني في فلكك عليك عزمنا

وَيَوْمَ كَانُوا فَاعِلًا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
وَلَا تَوَدُّونَ أَنْ يُقَدَّرَ
لَكُمْ يَوْمَ الْفَاحِشَةِ

برگم عربی قبل از یوم که ملک منسوب بود و در روز دوم از مهر و در روز ششم از مهر

والله اعلم بالصواب

كالذين قالوا لسمعنا وعلمنا ان الله لا يهدي قوماً فلو انهم كانوا انتم الذين

کثیر یا کسی ابن عربی ان صاحب الہدای شرح توحیدی الرأنا الرأنا انه لا اله الا الله رب العالمین بسببی و منک

ترجمان و شاعر نکل از قافیه و العاقب الی العاقب بعضی در حقیقت از کمال بانی آدم و انا حضرت

من زنی غلبه بر سخاوتی زینت و حرمانی زینت و معیشتی زینت و برکتی زینت و علم زینت و حکمت

منا لا بعيت ماني آدم البستق و بستق و البستق كى و البستق كى و البستق كى

خاتون در کتب و لغت فی مذهب اناس قنیت هر کس قطعه قنیت از کتب

و غلبت الرغبت باني آدمي كمن له ان اطفئته اكلت و طاعتني في غركت

210

1000

الحمد لله

10

ليس الذي فيهم من الى الله فجا نوحا ونقصون بل من يبدى الله صفاتنا ونقرون الكتاب

مرفوعة من غير ان يكونوا من النقول الى الرحمن ومرفوعة

المشوق الى الجنان وقد فاضوا الى حرمهم وادركوا انهم في الله فداؤهم فداؤهم

أما الزب فامر فر في زنا السم فاشكر في زنا القطار فاشكر في زنا القصور فاشكر في

وإنما العالم بالستر في حذر ورو في السر والنجوى في غنى وفقر

والله اعلم بما قاله لا اله الا هو العزيز الحكيم الى التيقن عند الله ان كل من

كل حرف من حروف البسائط من حروف الله فله كفا من حروف التبيان فصلا

ومن عرف الحق فابعدته ومن عرف الله فله القوة فان من عرف الله كان له القوة

عرف الآخرة فطلبها ووصلها وان الله يهدي من يشاء واليه نقولين يا نبى آدم اذ اكل من ثمرة

[illegible]

فانفعاله لا وادان كان انكى على المردود على القطار حقا فاجمع المالك في اداء الكمان حساب المردود بان حقا

فالمعصية لما زادوا النكاح فزاد البهية فبقيت حقا فلا تستر حجة لما زادوا ان كان كل من شئ بقضائ

وَمَنْ يَرْجُ الْكَافِرَ لَا يَلْبِسْهُ سُودٌ مِمَّا قُلْنَا وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّوَسُّلِ الْخَدَوْنِ

بسم الله الرحمن الرحيم

سورہ

304

۱۲۸

ثالث

100

در این دو کتاب مجموع الف

[illegible]

خجور بخت در دستان و مو از بخت چو بخت
خجور بخت در دستان و مو از بخت چو بخت
عین انجلیک با بونو با سونو بخت
بخت بخت در دستان و مو از بخت
بخت بخت در دستان و مو از بخت

دعای دانا که در حق تعالی است
مجلس
چهارم در بیان دعای دانا که در حق تعالی است

[illegible]

1994

چشم در هر کسی توید
و از روی فراموش نشود
تقدیر بخیزاید و اگر استخوان
نموده در هر کس که در آیه بنویسد
دست درازد در چشم مردم هرگز
نهان شود هر که نان پادشاه
بخورد بلغوغ را نشود و باد را
بشکنند و معصوم شود سازد

چشم در هر کسی توید
و از روی فراموش نشود
تقدیر بخیزاید و اگر استخوان
نموده در هر کس که در آیه بنویسد
دست درازد در چشم مردم هرگز
نهان شود هر که نان پادشاه
بخورد بلغوغ را نشود و باد را
بشکنند و معصوم شود سازد

فيقول من وليس عليه من القلوب شيئا يا موسى قد رمت علي من امر بعد الكفر الصفة
عليه يا موسى اصيب عوانا كاحتب نفسك فاجبنا من الله كاحتب لبي اسرائيل
والا كنت هبنا ومفتورا يا موسى اذا كان يوم القيمة ينادي كل انسان لنفسه نفسي نفسي
ينادي امتي امتي يا موسى بلغي بني اسرائيل الله من حقهم عز وجل وبركة سلطت عليه ذبانية
في لوتف جعلت لبي وبليته جبابا حتى لا يبرأ ولا شفاعة فانه لا ملك يرحمه من
تلك النار يا موسى بلغي بني اسرائيل الله من امرهم بعد ما ولدوا من سال الله وحتب
لا تمتد الله اكرم خلقك على يا موسى من ردة على احد كلمة واحدة مما جاء به وان حراما
واحد او خلقه من نار من يا موسى من ذات على مسئلة احد وشر بعبده ردت عنه
مسئلة سكرات الموت ومسئلة منك وبكبر جعلت تفرقه من يراى الجنة يا موسى
عند نور على من من به امتد اخطا لا يدرى ساقطون الى الجنة يا موسى الجنة من لم يحل
جسيم الا يجرى من خلقها امتد على يا موسى وان ملكا من ملائكتي او نبيا من النبيا في
لوحهم من عزاء لم ينفق اليه جعلت حسنا يد ستينات وموت اسعة من ديزان
المتعلق بكتابة في ديوان الا شقياء يا موسى اذا كان يوم القيمة ينادي ابراهيم من
ولاه اسعلا بكترات من خلقك هذان ولا تلبس حتى من امتد الذي من حتى ينفق
فيهم يا موسى اوم وزيته من يجرى من يوم القيمة تحت لواء محمد يا موسى جعلت كرامة
الحسنة عشرتها والى سبعين والى سبعائة والى تسعة واحد لكل منة محمد يا موسى
اكثر الصلوة على محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله يا موسى رحمتي افاضت على من
جوا واحدا بجميع الامم كلها وتسعائة وتسعة وتسعين رحمة لمحمد وامتد بان
ماضي يا رب اكان الله محمد لا يعصرك قال بل يعصرك ثم يعصرك حتى يشهد خلق
وتسبب ناري فاذا نالوا الله الا الله محمد بن عبد الله الله الله الله محمد بن عبد الله

يا موسى

يا موسى سا جليل ثم نال القدر جعلني من الله محمد نال يا موسى تحت ان تسع منكم
قال نور يا رب ناد لي جليل يا امته محمد نال يا جليل من عذاب الرجال ورحام النساء
ليتك القدر لبيك لا شريك لك لبيك ان محمد النور والملك كماله شريك لك
ليتك فصا ذلك شعاع النور الى يوم القيمة من اجابه ذلك اليوم فلا بد من ان
يؤدب يا موسى لا تسع مني التسمية قال يا رب اجعل حسني معهم وجنتي اليهم قال بل
تخلعت لك يا موسى من حق وجلا لي اني ما خلقت خلقا قبل محمد ولقد خلقتهم
قبلا قصوات والا رخص والاعرض والكر من رتبة والناس بل شعاع الله الف عام
ولقد خلقتهم من نور وجهي ثم خلقت الشمس من رابع نور والشمس من عشر نور
وهو نور من نوري ناكث القلوة على نوري وجهي حتى انوارك يوم القيمة يا موسى
انا جئت اضر الزمان وامتد اضر الامم لكيلا يطول بشي من الزمان كل بيت من بيت
وساير الامم يا موسى لولا محمد ما خلقت الا نبيا واما محمد ولا انما بيده
غير محمد نال يا موسى يا رب افر في يا امته محمد حتى اصيرني اسرائيل حتى
يضعوا نال يا موسى اصرت محمد وامتد بركعتين قبل طلوع الشمس وبعد طلوع القمر
فا عظيم بكل ركعة ثواب من احيا ليلة ليلة الى الصباح ويكون في ربي الى
الظهور يا موسى اربع ركعات يعطيها الله وامتد بالظهور حين تزل الشمس
عن كبد السماء عظيم ما اول التركة مغفرة في الثانية والثالثة والثالثة انقل بها
من رايهم يوم القيمة وبالوا بركة الله لهم ابواب جنتي وان رجهم بكل سجدة سه
يهون جارية حرة في الجنة واربع ركعات يعطي محمد وامتد بالعصر حين غاب
فقد كل شيء مثليه عظيم بكل ركعة اجر من صام سنة ولا يقضي في السنة ملك
الا استغفر لهم من استغفر له ملائكتي لواعظي به ناري ابل يا موسى وثقت

بما مر من دفعه من الله في يوم الجمعة ما غسل ما عليهم من الله نوب كل كتب
لهم ذنبا الى سبعة ايام يا موسى اسمع ما اتول لك ان في امته وما لا يتروون
عن حرام والمعاصي ما عظيم نواب سبعين نوبا يا موسى وحسن القول حتى ان
يبيع ولا يبي ولا يبي على ربه الا وحل احب الي من شاة تاسف وشيخ كبير
يا موسى ويعلي محمد رامة في سواد الليل ويماض النهار وجوازه غلبي خبر
لا نبيا والرسولين يا موسى المصلي بالليل ليتغفر له ملائكتي وليسان اليه
جنتي ويدلوا له بالمغفرة تسمى يا موسى المستغفرين بالاسماء ليتغفر بالمغفرة
طلعت عليه الشمس حتى موت في البحر يا موسى اتى البيت على نفسي الى امرهم
واصفوا المستغفرين بالاسماء يا موسى طوي لمن وجب استغفار كليل في كتابه
يوم القيمة نال بادب وما طوي نال شجرة اصلها تحت العرش وانما اصلها
التي تصور جهنم اصلها بعد ونجوم السماء انما هي على كل شخص من فضلها سبعين
الف لون ثم وكل ثمر سبعين الف طعم الذين من الشرب والطيب من ربح المسك والكامر
يا موسى اذا جمعت الاولين والاخرين قوت بين اهل الجنة من اهل الجنة بصيام ايام
البعض والاستغفار بالاسماء يا موسى ومن ما اتول لك ان انما صام ايام البيض
والاستغفرين بالاسماء يروون ديانا ويعتقون ديانا ويلخلو الجنة ديانا وما
يعتقون من الدنيا حتى اعرض عليهم مسكنا في الجنة يا موسى الصائمون ايام البيض
يخشعون على قوت الجنة وجوههم كالقمر ليلة البدر في ايمانهم كتب لهم فيها سورة
من القرآن امان من العذاب يا موسى وحسن في وجلا في اتى لا غلبي الله اثنين من
ثمة العين حتى ان احلهم بيكي في الجنة حسنة اذ لم يبعم دخل جميعا لا راي نواب خبر
للقائم الغليل يا موسى ومن في ناتي عز من وعظف ناتي عظيم الله ما جيع احد نفسه

يا موسى

بما مر من دفعه من الله في يوم الجمعة ما غسل ما عليهم من الله نوب كل كتب
لهم ذنبا الى سبعة ايام يا موسى اسمع ما اتول لك ان في امته وما لا يتروون
عن حرام والمعاصي ما عظيم نواب سبعين نوبا يا موسى وحسن القول حتى ان
يبيع ولا يبي ولا يبي على ربه الا وحل احب الي من شاة تاسف وشيخ كبير
يا موسى ويعلي محمد رامة في سواد الليل ويماض النهار وجوازه غلبي خبر
لا نبيا والرسولين يا موسى المصلي بالليل ليتغفر له ملائكتي وليسان اليه
جنتي ويدلوا له بالمغفرة تسمى يا موسى المستغفرين بالاسماء ليتغفر بالمغفرة
طلعت عليه الشمس حتى موت في البحر يا موسى اتى البيت على نفسي الى امرهم
واصفوا المستغفرين بالاسماء يا موسى طوي لمن وجب استغفار كليل في كتابه
يوم القيمة نال بادب وما طوي نال شجرة اصلها تحت العرش وانما اصلها
التي تصور جهنم اصلها بعد ونجوم السماء انما هي على كل شخص من فضلها سبعين
الف لون ثم وكل ثمر سبعين الف طعم الذين من الشرب والطيب من ربح المسك والكامر
يا موسى اذا جمعت الاولين والاخرين قوت بين اهل الجنة من اهل الجنة بصيام ايام
البعض والاستغفار بالاسماء يا موسى ومن ما اتول لك ان انما صام ايام البيض
والاستغفرين بالاسماء يروون ديانا ويعتقون ديانا ويلخلو الجنة ديانا وما
يعتقون من الدنيا حتى اعرض عليهم مسكنا في الجنة يا موسى الصائمون ايام البيض
يخشعون على قوت الجنة وجوههم كالقمر ليلة البدر في ايمانهم كتب لهم فيها سورة
من القرآن امان من العذاب يا موسى وحسن في وجلا في اتى لا غلبي الله اثنين من
ثمة العين حتى ان احلهم بيكي في الجنة حسنة اذ لم يبعم دخل جميعا لا راي نواب خبر
للقائم الغليل يا موسى ومن في ناتي عز من وعظف ناتي عظيم الله ما جيع احد نفسه

في الدنيا وسير على العرش وبارئ في ورضائي ان اعطيتك بقل ان يسألني ربي
عاقبة وصرت منه كل بلاء يا موسى ربي نفسي فان حقي عظيم انك من علي بالليل
والنهار من شام الى ليل الله مفضل في ورضائي فاني لا أستحي شفعي ان اعطيه مني
ولو بلغت ذنوبي الى سنان السماء وملأت بيتي وبحري وجحلي يا موسى
ان لا احب عبيد تالا يستحي مني ولو احبني عبيد لما عصاني ولو استحي عبيد
لما فعل في خدمته ما لا يفعل في غيره يا موسى التوبة من الذنوب اكوم خلق
من اخلاقي فمن خلق تخلفني استحي منه ان احب به بارئ ولو كان كالموت يا موسى
اكرم الفقير كما تكلم الغني بالآ جعلت حسناك يوم القيمة وما او جعلت
سبائك كاحياء الرومي يا موسى لو ان المساكين ياخذون صدقات لا غناه
لا مروت الا من ان تجفف غنياء دون المساكين يا موسى اجلس حيث
يجلس المساكين فان ربي لا يفردهم طرفة عين يا موسى كن ثيابا لفقير
ثيابا لغيرهم ثيابا حتى اكتب لك رضا في ورضائي ان لا تجعل مني
في كل شهر سبعة ايام يطوق المساكين ويغني ثيابهم ويقول هل من حاجة
طلبوا مني او شهوة اتيه به قال الله تعالى اسجد لنفسي على نفسي واشهدت
على نفسي ملائكتي اني عندك راض ومن عذرت جميع فاصلي مني وما بقي
من ذنوبي ولكن لك من فعل عذرت مثل ما فعلت مع المساكين قال يا موسى
موسى بعد هذا الكلام مشرب جارية وكان يرسل بعض الغسل ثياب
الفقر وقضاء حوائجهم فقال الله يا موسى كل من كان وكما تجوز وكما
يخصد قال موسى يا رب اني ارى ارجلا ما تحت العرش في ثبة من الكاثر
اخص من الانبياء ام هو الذي سلس قال الله يا موسى هذا رجل اغيب

هذا الرجل الذي كان في الجنة
والذي كان في النار
والذي كان في الدنيا
والذي كان في السموات
والذي كان في الارض

احمد لله

احمد لله عيش بالنعمة فهذا جزاءه عندي قال موسى يا رب اني اناس
احب اليك قال الذي يرضى الناس ما يرضى لنفسه قال موسى يا رب فاني
عبادك اعلم ان الذي ياخذ من علم الناس ويرى ان الذي علمه وان كان عالما في
يا موسى اتحن فلما من حد بل وعصا من صغير واطلب العلم حتى تجرت فلما
وتكسر له ان كل علم بلا علم هباءا منثورا والعلم دليل العمل والعمل دليل الحق
والعلم بلا عمل كالشمس بلا نهار والعلم بلا ذكر كوكرة مع حجر كما ان الله رزقنا الموت والكرامة
في رتبة القدر وقضائهم العباد العلم والكرامة والحلال مع الكذب والغبية والنعمة
كشاهد اننا نسير على القصور ولا يفرح بها الميت في قبره قال يا رب عمل بعقل الناس
الذي قال الذي يغتاب الناس بما فيه ويحق الناس بما لا ينفعهم عنه قال يا رب
فاني عبادك اناس نال الذي يطعم المسكين ويطوي ليلته قال يا رب فاني عبادك
اجيرنا قال الذي اذا غضب حطم لحيته ومبر على اذنه جاره وورقائه قال
يا رب فاني عبادك اعلم ان الذي يطلب الجنة يغير دعاءه قال يا رب فاني عبادك
اجعل قال الذي يرد سائل او هو على الطعام تادر ثم اجعل تسلام على اخيه
قال يا رب فاني عبادك اعلم ان الذي يرضى بقرت يوم نال يا رب فاني عبادك انفقوا
الذي يبيع ويبيع وهو حبان الفقير قال يا رب فاني عبادك ان الذي يكون
الموت احب اليه من الحياة والفقير من الغني والذل من العز قال يا رب فاني عبادك
عبادك انفسى فلما نال الطول لهم املاوا حوصصهم في جميع المال وانكروهم بكاء من خشي
قال يا رب فاني عبادك اعلم ان الذي يحسن الى من ساء اليه مرة بعد مرة قال يا رب
عمل يشق نال الذي يعي ولا يتوب نال يا رب فمن خسر اناس من نال الذي يكفر الظالم
ويحزن مكرو نال يا رب فاني عبادك اجعل نال يخاف من الناس ولا يبالى

فلا يارب ارحم عبدك انا اجهل ما لا تعلم في رزقك وقضاء حاجتك قال يارب انا في
اشبهه قال الذي لا يبالى من ايق يا موسى وصي من قطعك اعط من تحت يدي
مكلم من هجر يا موسى اعبد لي ولا تشرك بي شيئا قال يارب ومن يشرك بك شيئا
قال الذي يعلم ويعطي ويطلب من الناس الشقاء والدمار فقد اشر كعب يا موسى
اختر ان يحبني جيبني وملاكتي وجميع خلقي قال نعم يارب ما جيبني الى خلقي
قال يارب تكيف اجيبك الى خلقتك قال اذكرهم الا في دغائي وجوي وكوي حتى
لا يدركون ولا يظنون الا كل حسرة يا موسى فاجبت ان لا اخذ الله في عاب
يوم القيمة قال نعم يارب قال فاصبر واصبر ولا تقطع بين كوي وشي على كل حال
يا موسى اخبرني ان لا يشهد بك عندك قال نعم يارب ومن صدقني قال تكفي
البسوس للعالمين قال نعم يارب قال اذا ادت فوالله في اوتاه الا يشهد بك عندك
يا موسى اترى ان لا امان من العطش يوم القيمة قال نعم قال الله تعلم استغفر
والزواني المسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات فانه من فعل
ذلك كتبت له ثواب سبعة وسبعين صدقة يا موسى اترى ان يكون جنازة
يوم القيمة مثل حسنات جميع مخلوقي قال نعم قال من لم يرض وتعلق من غير وجه
واسم عيوب الناس يا موسى اخبرني ان لا تنافي الى الناس قال نعم قال لا تظلم في احوال
الناس يا موسى اخبرني ان تخلص عهلك من التوبان قال نعم قال لا تحب الشقاء من
الناس يا موسى اخبرني ان تجد حسنات يوم القيمة فقله في الميزان قال نعم
نعم يارب لا تغترب احد بما فيه من العيوب يا موسى اخبرني ان لا تترك بجر عند
ملاكك قال نعم يارب قال احبب العلماء واما لست يا موسى اترى ان ادفع من

مخلقي

مخلقي وعقبى وكنت لك جميع رضائي ولو عطيني في اليوم الف مرة قال نعم
يا رب قال ارحم الوالد من ولو كان من فاق جهنم وما فيه المظلي وتكف عني كل
ذلك عاق ابد يدك يا رب ومن العاق قال الذي يشكو والذ في الناس ولا يبالى
وياكل شهوته ويحرم والد به وعنه في ان عيني كلها وسفلي وكاني على من
يعني والد به ويؤذيها ويذلها عليه ما الغد الحزن يا موسى اني ابيت على نفسي من
لوروس عنه والذ غضب عليه ولو كان عازبا يا موسى اني من الذي استرجع
عليه سفلي وعقبى ويؤذي عليه كل يوم لعني الويل كالويل لما نقص العبد ولو
ما ايت ناقص العبد على شجرة الزقوم بعد ان اثار به من ذنوبه ونجس من فله ومن
عبيده ومنه يا موسى لو ايت ناقص لعني من نار بيت الشياطين
ولا اخلال الدنيا سل وهو معلق بلسانه بسبل بل ماعه قل من يريه قال
يا موسى واصف لك بعض صفة جهنم قال نعم قال هي سبع طبقات بعضها
اسفل من بعض لو طرحت الثعالب السبع والاذيان السبع الى طبقة
لما ايت ذلك الا انها معلقة في بحر عظيم يا موسى ان في جهنم الزمان السبع
تاكل بعضها بعضا ولو اخرجت من اوتاهها وزنه حبة الى الدنيا اصارت
انجارة قرا وجبال رصا اولم بين على وجه الارض ديار يا موسى لو اهرت
لا خوي وجعل من اهل النار ثم وضع في المشق لما اهل المغرب من حواء
ولم يلبث على وجه الارض خضر الى ان تقوم الساعة يا موسى ان حوض
لها سبع طبقات طول كل طبقة دهر منها مثل الدنيا سبع مرات في كل طبقة
سبعون الف وادي كل وادي سبعون الف شعب في كل شعب سبعون الف
قصر في كل قصر سبعون الف وادي كل وادي سبعون الف بليت في كل بليت سبعون

سبعون الف تابوت في كل تابوت سبعون الف حبة طول كل حبة
ميسرة سبعون مرحلة وسبعون عقوب منها مثل جبل طور سيناء
فلما ترك مشركا ولا مائنا ولا نجدة ولا مؤنبا ولا اكل لحرم ولا مائة الزمان
ولا نال ذلك الصلوة ولا شارب الخمر ولا الزاني ولا الواشعة ولا المشومة
واصلة الشعور لا الموصلة ولا الناحية ولا التمامة ولا النقات ولا
الحفظ في الاذا دخلت في تلك البيوت لا سبط عليهم تلك الحيات
والثا في شجرهم وحقبات الناحية والعقارب تسعهم حتى يبعث كذا في
ويبقى من قال موسى يا رب بما اجعظ في نال الغدا نال وما لفتات نال
التمام قال يا رب اعفوت عنهم ان تابوت هو كذا نال يا موسى اقبل قوله
التاميس جيب التمام والناحية في كل اقبل توبتهم فقال موسى اللهم
ان عفوت وانا ابلك الذنوب فان لم يلب نابي بل ذهب يا موسى لولا
التمام عيشي بالتميمة والناحية تنوم على الموتى ثوب ثلاث لا مطرب
السماء كل جهة جمعة ووجهك رازعت لا رعت اثرت النسيم كل
شهر من وولدت الغنم في كل ثلثة اشهر والبرقي سنة اشهر
والغامت الناس اصناف من الناس ولفظنا عليهم سر كات من السماء
والا رض يا موسى لو دأبت التمام في سكرات الموت لجل لسانك من شهادة
ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وتل سقرات كسانك في ضلكه
ولو دأبت الناحية والناحية تجلد بها بمقارع من حد بل ولو دأبت
التمام مكنوبا على جهة اليسار من جهة الله تعالى يا موسى وروايت

الناحية

الناحية مسجود في النار على وجهها وكل لبيك تنفخ من لسانها ولو
رايت التمام في اول ذمة من خلون جحر يا موسى حل التمامة ولا تسع
الى الناحية فاقى تل لعنت الى الناحية والمستمع اليها يا موسى لا تحلف
باسمي كاذبا فاني لا ارحم ولا ارحم سليله ولو كان ابراهيم خليلي يا موسى
لا تلعن الناحية فاني انا سرها يا موسى لا تعقب ناة العقب بعين الان
كايمن القبر احمد يا موسى اياك والعقب ناة العقب من الشيطان والناحية
من النار يا موسى اياك والكلاب ناة الكذب هو اسماء القاصحين
وكتبها من اهل النقات يا موسى من صحت لفتك لو جحي سر وجهك
انشرت عليه رحمتي بها حاورا يا موسى ما من عيل اذا مل ر عليه
عفا الا نظرت اليه كل يوم سبعين نظرة ومن نظرت اليه نظرة فاحده
لما عذب بنار يا موسى اكرم الضيف ولو كان كافرا يا موسى اذا نزل الضيف
يقوم نزل معه لدمه واذا ارحل ارحل معه دنوهم يا موسى دمتي وبقي
ينزل حيث نزل الضيف يا موسى اكرم ضيفي كماكرم ضيفك فقال يا رب
ضيفك نال كل فقر حقر عند الناس يا موسى اذا رايت الفقير فقل مرحبا
الفاحين واذا رايت الغني فقل ذنب جملت عقوبة لك يا موسى اذا رايت
الفاقر فقل مرحبا جعت لعبدك البركة والغني والعافية في البلاء مع ثلثة
العبادة فاسلم باقى ارباب الهلاك يا موسى لا تعجل في الاصر فان العمل
من الشيطان غير قوى الضيف تزوج العن ل اذا بلغت التوبة من
الذنوب وبر الوالدين وتزوج لامه يا موسى اوصي بالمعروف والنهي
المكروه ولا جعلتك يوم اجمع القيمة من اهل المنكر يا موسى اكرم

بالعرف هم السَّعَاء يوم القيمة في الاما فهم يا موسى لا تكن مجوحاً ولا تقب
اهل التباه ولا تكن مخجل ولا تقب اهل الخبل ولا تكن كذبا باولا
تقب اهل الكذب ولا تكن مغتابا ولا تتبع الغيبة يا موسى طوبى
من مات مع خير توبة نكاحات على خير الاسلام يا موسى اذل الاله
نكن متعت الموت وان ملك الموت ينظر في كل ساعة سبعين مرة
في كتاب الاحال فلا يدري متى يأتي اجله واذا صيبت فلا تحت
نفسك الى القبر فلتعلم تقصير وانت نام يا موسى حقنى كنونك
من سبعين ميعاد كنت بعدك وانت في افلاة بلا نفس ولا صلح
يا موسى فقدت نفسك في دعائها عند الشخصيات يا موسى اذا صيبت
غف داو اجرت مغفرتي فقد تم لها طاعني واذا شكرتني في بني آدم
شكرتك في ملائكتي يا موسى اذا كنت في ذكرى كنت في ذكري واذا
ذكرتني عند الناس ذكرتك عندي ملائكتي يا موسى ان لكل شئ
سببا وسبب مغفرتي طاعني يا موسى اذا اصابتك مصيبة في ضحك
او ما لك واجرت الناس مكانما تقول فعل الله بي كذا وكذا كقولك اعطاني
عليك فشكوت الى الناس يا موسى لو لا اتى امرحو المعاصي تقرب
المذنبين لما ابتليت ابائهم بالذنوب ولا يعقوب بالعي ولا ايوب
بالله و قال موسى يا رب وما ذنب ادم ويعقوب وايوب قال يا موسى
اما ذنب ادم ثمنا لثقتي من قوا حدة باكل شجرة و اما يعقوب فنكح جزورا
واكل مع عيال ولم يطعم جيرانه و اما ايوب فنكح شاة ولم يطعم جارته
اذ لم يكن موثقا يا موسى يا رب اعن بيت صفيك ادم بن بنيه واص

عبدالمجید

عالم قال نعم لان عناقته تجيب مع محبوب مثل ميل مال مرسى يارب
 انى اريد ان اسئلك عن اشياء وانى اخاف منك مال الله باوصى
 سئل ما بال لك مال يارب اين انت قال يا مرسى فى قلب المؤمن النقي قال
 يارب ومن النقي قال الذى يبقى لجمال مخفاته ان يقع فى بحر ارحم مال يارب
 من سقى انت فى الاخرة قال يا مرسى سالت عن خاص على وعن باطن على
 فلو لم يبق روحى على عبقى لاحت فى قلبى نيرانى ولو كنت خليق ابراهيم قال
 مرسى ولو ذل يارب قال لانك جعلت فى خبايا وبلاية ومنتهى ولا نها
 ولا بل يلد ولا اقل يعرف ولا اخر يل فقال يارب ان اريد ان اعرف
 سالت عنك فى بل نيك قال يا مرسى كنت انا اول من احدث عري ضد ما
 خلقت شيئاً ثم اتى خلقت ثمانين الف مدنية ضد دنيا كره هذه
 سبع حرات ثم ملات كل مدنية من بحر بل الا نيفس و خلقت طيور ارض
 وملت للبحر ان هذه الملائكة وما جند من بحر بل الا بعض طيور ارضك
 تاكل شيئاً من انا اذا انت رزقك رزقت سكرات الموت بجعلت
 الطيور تاكل فى كل يوم حبة واحدة وهر طير بل ارات فى محبة ارض
 جعلت تاكل فى كل شهر حبة واحدة فامة الموتى سكرات طيور ارض
 فى حبة نقصاً لا غير جعلت تاكل فى كل سنة حبة واحدة حتى اكلت
 ما فى ثمانين الف مدنية من بحر بل كل مدنية ضد دنيا كره هذه سبع
 حرات وارضاع كل مدنية ما بين السمكة والارض لما اكلت الطيور حبات
 بكت وجاحت وذوت الوبل من سكرات الموت فالت يارب ما جعلت تاكل
 طيور ارضك من رزقك لئلا يفتخر على سكرات الموت ما فى سمكك بعد

كل حبة سبعين تسبيحة وسبعين تمجيداً ملأ سائر عليهما الموت كانت
بارت ما استلكت سكرات الموت فأتت ثم خلقت في كل مائة من تلك
الملأين سبعين ألف رجل لاصل للملكة ولا من الأولاد ثم عرت كل
رجل سبعين ألف عام كل من أعوا فله هذا الف عام فعصاني
من إياي هو رجل واحد فخرت تلك الملأين بعضهما على بعض ما
خلقت سبعين ألف مائة بقى على رجل واحد قال يا موسى رب
وما كانت تلك المصيبة فقال يا موسى فخرت فقال يا موسى يقول لا
صالح إلا في حق الله والشكر منكم قال يا موسى فخرت بعد ذلك بسمائة
الف عام وروح صبي رجبي قد تم نام بين يدي في الصلاة سبعة
عشر ألف عام فبقيت بقية من نوري فوشها عليه صبي في نواحي
صلوة الصبح بتلك التسبيحة ثم نام بين يدي ودخل في الصلاة نام بين يدي
بين يدي سبعة عشر ألف عام خلعت عليه خلعة من نوري
ووجبت عليه من تلك التسبيحة صلاة الطهر فلكل ذلك عام خمس مرات
بين يدي في كل قومة سبعة عشر ألف عام كل عام خلعت عليه خلعة
من نوري فحسب في نواحي خمس صلوة من خمس سجود ثم خلقت
بسمائة ألف عام العرش على الماء ثم خلقت ملكاً من ملائكتي العرش نامت
العرش على ثمة فلم يقدر أن يخلع ملكاً آخر فلم يقدر وخلق
ألفاً لم يقدر ثم خلقت ثمة بطول أبعام بني آدم فامرهم أن يركبوا
العرش على ثمة فخلعت ثمة تحت العرش ثم يقال لعلي الله
نزلت على الله عز وجل ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

في نفث النور

نزلت العرش على ثمة فخلعت باملائكتي نود كبر عرشى كما ذكرني هذه الثمة
عنتكم بالقوة مثل ما اختارتم خلقت لكم من نور عرشى وخلقتم
من نور الكبرسي وخلقتم النور من سبل من شعل الشمس والكبرسي والشمس
والنور من مشم نور جبري وصفي ثقل ونور محمد من نور وجهي نور خلقت
الكراميين من ذيل الماء والجمال من امواجها ثم خلقت الجنة من نور
ديانوت والنور وجهي ووجهي ووجهي ووجهي ووجهي ووجهي ووجهي ووجهي
فيها الملائكة من ملائكتي رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
ثم خلقت النار من سطحي وفيتي لانتم لها من عصافي ثم خلقت جهنم
من قبل من نار السموم ثم خلقت ادم قبل ابيكم ادم وعمرته عشرة
نجان بحسن ليا ريد حتى مات ثم خلقت بعد ذلك ادم وعمرته عشرة
الاف سنة ثم مات فخلقت عشرة الاف ادم قبل ابيكم ادم وعمرته كل ادم
عشرة الاف سنة ثم خلقت بعد ذلك ادم وعمرته عشرة الاف سنة
نور قال يا موسى من خلقت ثمانين الف مائة وخلق كل مائة منكم
ثم خلقت الطير ثم خلقت بعد ذلك في تلك الملأين سبعين ألف رجل وعمرات
كل رجل سبعين ألف عام ثم خلقت بعد ذلك بسمائة الف عام ثم خلقت الجنة
بعد ذلك بسمائة الف عام ثم الثاني ثم بعد ذلك بسمائة الف عام عشرة الاف ادم
وعمرته كل ادم عشرة الاف سنة وخلق قبل هذه كلمة الدرة التي خلقت منها
كاشي بسمائة الف عام هل احببت يا موسى من متى اناني الا لغيره فخر
موسى ساجداً سبعة ايام ولما املأ امان قال يا رب انك وليك وانما من
النور ايمان الا استلكت من خصلة واحدة قال سل يا موسى يا انا من تلك الدرة

131

التي خلفتها قبل العرش الكبرسي والسموات طائران وجعلت طائر أصغر
خمسة أضعاف من غيره فصا مثل نبال يا موسى كل من الذي كانه نازع
وذايت وضارت ما مضت الى الله ونظر على دحان او ضرب امر احيا وركل
وبل غلفت من الله حال السموات وهو نزل الى الأرض ومن الذي كاله جبال
وبقيت الدرة مثل بقعة هي الفجر التي في بيت المقدس وضعا البسط يوم الجمعة
الأرض التي يحسن عليها من الفضة البيضاء وعليها اعد الرب
وانتم من الظالمين يا موسى رب هو ارب الرب من خلقه قال الذي جعل
خبره مني وشي خلقني عند نفسي قال وما علة هذا الانسان قال
يا موسى كبر الطاعة ونجاف ان لا قبل منه ولبت حلال فانه ان يقع
في الحرم وان يكتم حسنة كما يكتم سيئة وان يرى شر خلق الله عند
نفسه قال يا رب مني فاحلل منه قال يا موسى اذ اربت مرضا متواضعا لا
يحل السموات ويجمع نفسه وهو على الشيع نادر ويغفر الشجرات كما
يغفر العاصي ويكفر الناس ويكفر نفسه ويجمع الجايح ويجمع نفسه ويكفر العاصي
ويغفر نفسه قال الذي عبدى حقا قال يا موسى يا رب ان لم اقف على من هذا
قوله ولو اعرته قال يا موسى ان رايت من يغفر بصية المسلمين كما يغفر بصية
ويغفر بخير المسلمين كما يغفر بخير ما علم انه من ارب عباده الى ما
يا موسى يا رب ان لو اجل مثله ولو اعره قال يا موسى اذ رايت من يغفر
عقب نفسه واذا ارى نفسه والى السلب هو باليد وفيه واذا علم ظلم
في واذا كنت سكت في ما علم انه في منه اولياء حقا قال يا رب ان اعرته ما علة
اذا رايت من يغفر عقب نفسه واذا ارى نفسه وان اصاب لحيته باليد

انك تعلم في حقا قال يا موسى يا رب دلق على علي تحبة وترى به مني قال الذي
رضاني في ان يغفر الغاصي في ذلك الذي انا والعرضها انا فاضلت ذلك هانت
عليك الذي انا ونفسك وعرضك عندى على عبيتك من اخوتي قال يا موسى
يا رب انك خلقت السموات التي في انا ما يا موسى لا حوت بها عباده من
الذي لو شئ شهور الاخوت على سموات التي في انا ما يا موسى يا رب من اعني
الاناس عندك قال يا موسى انكم كل ما قال يا موسى فمنا الله من عندك قال
الذي يصوم ويصلي ولا يحالي اقبل منه علة او دوت عليه قال يا رب من
خبر الاناس عندك قال الذي انفعهم للناس خيروهم عندى قال يا رب من
اعز الاناس عندك قال الذي عرفت كل يوم في رضاني قال يا رب ناتي الطلوع
انور وارضى قال يا موسى تلوب بخا تقفين من هيلتي وجلت من خوف جفتم
قال يا رب ناتي الطلوع اطلن ان تلوب الكلب بين واكل اللحم قال يا موسى يا رب
هل رضى عنى قال سئل جبرائيل والسالكين فان هم رضوا عندنا ما ارضى
عندك قال يا موسى يا رب علمنى ما نفعنى قال يا موسى انت يا فاضل لا تفعل بكيف
فطلب ما لم تعلم يا موسى تعلم ما لا يعلم بل بك وكل من كن عبيدك ولا اكل
بل بك وارضى بالاول من الذي انا مع الذي يا موسى اطفى يقبل وجهه الى الله
والجهد والكتب في الذي يقبل من صككت منها يا موسى ارضى الناس حتى ارضى
عندك وذرهم حتى الطف بك وسامحهم حتى اسامحك ولا تمل كهم الا بخير
واصر عليهم حتى اسامح عليك وكن للطفل الصغير كالاب الذي يلعب بها انا
وانتم الكبار انتم سبقت الى الله سلام وارضى الطفل الصغير ما تظاهروا من
الغروب واجعل الدنيا دار محبة والاخرة دار عقاب وارضى ما اطاعتك ولا تشك

قیامت که بعد از دنیا بیرون شود و تا آنکه کند اگر چه بگوید باشد حق تعالی و ملک که از وی
را می باشد و در حق می باشد اگر کنند و هر که باری غیبت باشد نسبت را اول از شفاعت
منه نفی می باشد و هر که شکرت من باشد فکرت با منافقان در درک اسفل باشد نقد
من بهر باره اندازد **در اخبار آنکه** حضرت در دربار فرشتی آنکه به است که نام آن درخت
بهار کائنات است در سر آن و درخت مرغ آنکه به است و نام آن مرغ صلو است و آن مرغ را
بر بخت هر که که از دنیا که خدا تعالی صلو بر پیغمبر ص فرستاد مرغ آن درخت فرود آمد
بر خیزد و در بارها انگشت و غوطه خورد و باز بر سر آن درخت نشاند و بر وی طوطی را بخت
به هر قطره ای که از آب و باران می خورد حضرت حقیقتا فرشته میا فرید تا جهت آن باشد که صلو
پیغمبر را فرشتی فرستاده تا فرشتی است **آنکه** روزی حضرت پیغمبر ص با یکی از
سکندر است و در آن روز دنیا ماهر شده و بهر خشک است که در انتاب بر می افتد و هم چنان مانده
هر بر آفتاب فرشته ای که ماهر را بر آتش نهاده آورد و شکست نهان داشت و شک کرد و سر نهاد
و آتش در زیر دیک ترها بر افروخت و آتش را در کینه کرد و بعد از آنکه چون سر دیک
بر داشت دیک که هنوز زنده است بخورش و آتش را زبانه کرد و مدت چند بگذشت باز سر دیک
باز کردید و دیک که هنوز زنده است عرب تعجب جانده و ماهر را بر داشت بخورش حضرت پیغمبر
آمد و شرح احوال باز گفت حضرت صفت بر دعا میر داشت و از آن ماهر پرسید آن ماهر
بقدرت الهی و پیغمبر حضرت رسالت چاهر سخن در آمد و گفت من در میان دریا بودم
و مرا غرق کرده بعد از چهل سال نجات خود دیدم و وجه افتاد و چهل شبانه روز در آن چاه بودم
انتاب افتادم و بعد از این مرد را بر داشت و بجای خود بر نه و بگفت روز آتش را که که
زنده اندام حضرت فرمودای ماهر انصاف من پیغمبر ص صفت ماهر گفت با حضرت بجهت آنکه
منه روزی از علی و شنبه بودم که هر که یکبار بر تو صلو فرستد او را از کوی انتاب و آتش

دنیا فروری

دنیا فروری فرستاده ای روز تازی حلی همیشه بر تو صلو میفرستد بجهت آنکه صلو است
که آتش دنیا را خورند و رسانند و امید دارند بدوستی تو از آتش قیامت هم را بایم صحاب
صه تعجب می باشد و در صلو دادن بر حضرت انتقامی نمودند رسول ص فرموده آن
ماهر را دیکر بدیدار کردند **و حضرت رسول ص** که هر که آن بنده از امت منی که بعد از فرشته
و ده بار صلو بر من فرستد در انوار کس است که در این درخت زنده اند بنویسند و هر که
انهد از هر دهر و هر ساعتی ده بار صلو میخواند او برآورده شود و دعا را و استجاب
شود و گفت هر که ابروی خود را بر پیشانی کند و صفت بار صلو بر من فرستد چشم او در
نگند و هر که پیش از دعا و بعد از دعا بر پیشانی صلو فرستد دعا را بر آسمان برساند حضرت
رسول ص فرمود که هر که یکبار بر من صلو فرستد فرشته ایست که نام او سعد و سواقی آسمان دنیا
چون آن فرشته صلو آن بنده را بشنود و بعد بر او صلو فرستد و چون فرشته سواقی آسمان
خروج بشود و در هیت بار بر صلو فرستد چون فرشته سواقی آسمان بنشیند و در بار
صلو بر او فرستد و چون فرشته سواقی آسمان چهارم بشنود و در بار بر او صلو فرستد
و چون فرشته سواقی آسمان پنجم بشنود و بعد بر او صلو فرستد و چون فرشته سواقی آسمان
ششم بشنود و شش هزار بار صلو فرستد و چون فرشته سواقی آسمان هفتم بشنود و هفت
هزار صلو فرستد انگاه خطاب الهی در رسد که فرشته آسمان دریت از او باز
دارید که من بنده تعظیم رسول من کرده است و ثواب او بر من است تمام شد نقل است
که در بعد از هر که که که هر یک از این دعا را بهر چه صفت در آتش روزی بطریق
مراج که از این بد بگری گفت که ملائکه این دعا را که در دست دارم نیز نمی پس کار در این است
و هر از غصه بسیار و بهر آن وقت آن که که بآن نفرستد و قائل گشت که من مقول
او را گرفته چون فرستد او را بگفت دعای کاغذ تعلیدند و این صفت به فرستد

نظا بود سید خود را پسر پادشاه و طبعی شکران خود را چون دید که اعانت در سبک صورت
شعب ابوطالب مجرت فرموده سال در آنجا متحقق گاهی که رسیده و زبان تشنه بدشت
در شرف الفان بود و باقی احوال او از تاریخ و سیر مشهور است که من نقل فرموده الذین
او و دفعه اول ملک هم المثلون حقا پس باید ابوطالب در مضمون حقیقی باشد و در اولی و شخصی
دارون الذین او و دفعه با با نهار مدینه می نفعیم آنکه بدون محقق خواهد بود و تا نیا
بیاید دانست که بنابر باری چون دیده که ایمان او تلبی است از دیده ناظران مخفی است
لاجرم علامتی قرار داده که بآن علامه ایمان واقعی تلب معلوم تواند نمود یکی حجرة
و چرا و علامه دوم ابدا و حضرت پیغمبر اگر چه همه را بنامد پس این همه را علامه
ایمان قرار داده و از لفظ او لک و غیر فضل و تعریف نیز معلوم شود که مضمون حقیقی
در این همه و طایفه پس که بنیک حجة نکرده اند یا که اند و بی علامه و بیانی نکرده اند مضمون حقیقی
نیتند و هم چنین که بنیک همه را بنامد ایمانی که ابدا و نفعه که مضمون حقیقی خواهد بود
مانند ابوطالب و کس بنیک در که با حضرت ایمان آورده اند و قبل از مجرت مرده اند و از آنکه
انصار مدینه و از بنی حقیقی و ایمان حقیقی ابوطالب معلوم میشود که از مهاجران کس بنیک
در غیر این همه که از آنرا برقرار افتد از همه در خرد و احد و چنان تواند بود و مگر مضمون
حقیقی بنوده اند و از این بدقیق مضمون آنکه معلوم اصحاب محققان خواهد شد و تا آنکه
شک نیست که دلالت بر نبوت انبیاء و بجز آنکه چون خارق عادت است و درگاه امر
خارق عادت دلالت بر نبوت میکند و دلالت بر ایمان میکند و کدام خارق عادت بالاتر
ازین تواند بود که ششها را که از اعانت میکند پیغمبری را که بفر او کفر آید و دعوت و قبایل
و منیر او میکند تا آنکه مدت پنجاه سال تخمینا آن خود را و مال خود را و پسران و برادران
خود را در راه آن پیغمبر بگذارد و خود شب و روز در حفظ و مراست او اوقات بگذراند و بگوید

فقد

خود و جعفر را با و طبع که اند و جعفر را بجهت فرستد و بعد از آنکه بدین احوال بنامد
و نیتانم از آدم تا باقی ام که آدم مثل این شش شده و هر اشد و خارق عادت حقیقی دلالت
با ایمان ابوطالب میکند یا مثل او در بنی آن مثل مومن آن فرعون باشد که گفتم ایمان که کسی را ایمان
نعمه باشند یا که در عهد حضرت آن حضرت بر آید و از جمله علامات ایمان آنحضرت است که پیغمبر
در خانه آنحضرت بود و در طریقت با ایشان ملاقات میفرموده و ایشان در یکی طعام میل
فرموده و یکدیگر را احاطه حبش و نقل که که ابوطالب در کجای حضرت خذله اند و فرمودند و خطبه
این است که محمد الله جل جلاله من در نیت ابراهیم و نوح و اسمعیل و نضر و عقیق و نضر و جعفر
حضرت مدینه و کس را سر و جمل لایا بدین می و هرگاه آمد و جعل ان الکلام علی الناس ثم این
افعی بنامد آنرا بن عبد القدر لا یؤذن بدینی نمی فرستد الا رجم و هو والله بعد هذا الباعظ و نظر
جلیل تا آنجا نقل که و از این مضمون معلوم میشود که ابوطالب مرده بوده در آیه مدینه و با ابراهیم
و اسمعیل ایمان آورده اند و حضرت خاتم قبل از بعثت او ایمان داشته و بنیک اگر شکر که
بودی بنیک ای که قدرت و الوهی و من دانستم مضمون بگوید و بعد باید بگوید بنیک ای که
تعالی و با بقا اعتقاد داشته باشند و حال آنکه این کلام او که پسر برادرش را در پیش او عظیم
بعد از این است فی الحقیقه اخبار بنی است و این نشان اولی است پس ابوطالب از اولی
خواهر بود و شامس ابی که آنحضرت بعد از بعثت مدایح بسیار نسبت به حضرت خاتم خدا در شده
از آنکه دو نفر که حضرت را روانه کردند فرموده بجا شکر ملک صبره نرفت لیعلم ملک بحسبته آن محمد
و در بنی مرید و الحیج ابن مریم ای که پسر منی مثل الذی استیاب و کل با مراد پسر و بعد از آنکه
نمودند فی کما یکم نصد بنی حدیث لا صدق از قرین جملوا الله الله و اسلم ایمان طریقی حقیقی پس
بطریق برادر خود را در اعانت آنحضرت فرستد که صرا با طایفه حادین می و کس مظهر
لذین و نقت صابر الله فقد برز اذ اذلت انک مومن و کس رسول الله فی الله تا آخر و غیره

عنهم در ضراعت و حال آنکه در باره کس نیکو از جهاد اعراض کند بازنده فرموده نقد با بعضی
من الله و در سبب انفعال فرموده من یوتهم یوشکون و به الا تعاقبا فقال او تعاقبا ان الله
نقد با بعضی من الله و جنبی کسی که کوزه داخل زمره انفسهم خواهد بود اگر گویند که
که نوبت که اند کویم اولاً آنکه فرار در روز نهار و جنبی در آن است و توبه به است و هیچ
حاصل بر او نیست و اگر در این ترجیح ندهد و نایب آنکه اگر در روز نهار توبه کرده اند و توبه
نصوح آن است که دیگر بر آن گفته و احتمال لغو نکند پس هر دو روز از ارباب از میان
عزیز عقبه و از امتناع عقده اند اگر گویند صریح و نه بهیچ آنکه گویم پس تکلیف خود هم را
و با عزت او تکلیف ما را بطریق خواهد بود و اگر گویم ستمانی کنی پس از آن بپوشید
مرشدند شهادت انقضای مصادیق طریق حق و بهیچ پس ایا عقده لاتی نه بهیچ مگر حق
در قرآن مجید فرموده که من همل غیر یقون بنا الا الله جنبی بگویند نظر میکنند تا مگر
از این در کار خوب را چه اگر بگویم خدای را اگر گفته شدیم چه خدایم چه در
کار خوب و مرغوب است و اگر در ارباب توبه کردند پس چرا و جنبی توبه با بار
کردند و اگر در آن توبه کردند در روز نهار و غیره از ارباب و از نهار و بعد از آن در پیش
ذات سلاسل نیز منزه گردیدند و در آخر صفت و جنبی اسامه بن جندب و در حدیث
مقرر فرمودند به ذیاب و خدا انبیا فرموده که و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم
و ذکر و ابایتم و نوبه که و لم یترجوا عما فعلوا و هم او یکنگه فرمودیم مغفوره من ربه و جنبی
فاحشه فیکر در این صفت شده هرگاه استغفار میکنند و امر از بکنند بر که فاحشه آن را
خوایم بخشد و فی هرگاه امر از بکنند تا اعم بخشد پس چگونه در نظر زمره انفسهم
به و از جهاد خواهد بود است که رضایا از حجت است بلکه فرج حجت پس باید یکله
خدا از او راضی و او از خدا راضی باشد باید کسی باشد که خدا او را هدایت و او

خدا هدایت

خدا هدایت داشته و فرج و این صفت کامله از خواص ابرار است و بهیچ نوبت از جهاد
نام بر حق و مغفرت تا ملی آنکه حضرت و اساتید پادشاه و وزیر و در حق که خطبه اول
و جنبی از جنگ فرزند و در آن نوبت که از عطف از آن بعد از حجت است و در سوره حجه
در سوره که اگر فرار از بیعت الله علیه و فرار از بیعت نبی علیه و فرار از بیعت
الله علیه و فرار از بیعت کت و قیام بر سر است و معلوم شد که صفت حجت الله علیه و فرار از بیعت
در سوره مخرج شد آن عالیشان است چه اگر این صفت در کسی دیگر بود با بیعت که
با و داده باشند پس معلوم می شد که این صفت در احدی از آن بهیچ پس از آن داخل امر
عنهم در ضراعت و حال آنکه در باره کس نیکو از جهاد اعراض کند بازنده فرموده نقد با بعضی
من الله و در سبب انفعال فرموده من یوتهم یوشکون و به الا تعاقبا فقال او تعاقبا ان الله
نقد با بعضی من الله و جنبی کسی که کوزه داخل زمره انفسهم خواهد بود اگر گویند که
که نوبت که اند کویم اولاً آنکه فرار در روز نهار و جنبی در آن است و توبه به است و هیچ
حاصل بر او نیست و اگر در این ترجیح ندهد و نایب آنکه اگر در روز نهار توبه کرده اند و توبه
نصوح آن است که دیگر بر آن گفته و احتمال لغو نکند پس هر دو روز از ارباب از میان
عزیز عقبه و از امتناع عقده اند اگر گویند صریح و نه بهیچ آنکه گویم پس تکلیف خود هم را
و با عزت او تکلیف ما را بطریق خواهد بود و اگر گویم ستمانی کنی پس از آن بپوشید
مرشدند شهادت انقضای مصادیق طریق حق و بهیچ پس ایا عقده لاتی نه بهیچ مگر حق
در قرآن مجید فرموده که من همل غیر یقون بنا الا الله جنبی بگویند نظر میکنند تا مگر
از این در کار خوب را چه اگر بگویم خدای را اگر گفته شدیم چه خدایم چه در
کار خوب و مرغوب است و اگر در ارباب توبه کردند پس چرا و جنبی توبه با بار
کردند و اگر در آن توبه کردند در روز نهار و غیره از ارباب و از نهار و بعد از آن در پیش
ذات سلاسل نیز منزه گردیدند و در آخر صفت و جنبی اسامه بن جندب و در حدیث
مقرر فرمودند به ذیاب و خدا انبیا فرموده که و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم
و ذکر و ابایتم و نوبه که و لم یترجوا عما فعلوا و هم او یکنگه فرمودیم مغفوره من ربه و جنبی
فاحشه فیکر در این صفت شده هرگاه استغفار میکنند و امر از بکنند بر که فاحشه آن را
خوایم بخشد و فی هرگاه امر از بکنند تا اعم بخشد پس چگونه در نظر زمره انفسهم
به و از جهاد خواهد بود است که رضایا از حجت است بلکه فرج حجت پس باید یکله
خدا از او راضی و او از خدا راضی باشد باید کسی باشد که خدا او را هدایت و او

خدا هدایت

بنی حسن و حسن سید شهاب اهل بیت پسران او بودند و او در آن اوقات
 انعام علی نظام علی العالمین ما ینجا کلام موافق این است پس معلوم شد که جمیع
 کلمات حب و محالیت نسب در آن مجموع علم و ادب و جامع حب و نسب جمع
 بهم و در شک نیست که هیچ یک از این کلمات در غیر علم بهر بی راهه سانی
 سانی کسی باشد که مجموع فضائل و کلمات باشد باز دیگران داخل در این
 خراج دارند چه علم معترف اند که دیگران از نوع صف کلام و آب و بقیع و شرف و جزیره
 مجوسی و مرآت جده و امثال آن عاجزند از کسی که صف کلام را نداند و کلام
 کلام چه دانند این است که صاحب جواهری و غیره گفته اند که این در اصطلاح
 راجع بهی بر کلام است پس تابع و متبوع در شکی و مؤلفی شده و حاصل آنکه هیچ
 مکتور بهم اند که اطاعت اولی الامر کرده باشند و اولی الامر طاعت این باشند این
 حال جمله در علم این و الا حال شجاعت و جاهل و سخاوت و سایر کلمات این
 بر صاحب سیر در سیر غفر نیست پس معلوم شد که سابق این آیه منزهت در علم است که
 بدون علم توان بهادرت با جان غنیه چه آن حضرت در سوره شریف معجوت شد و علم
 در روز سه شنبه ایمان آورد و جمیع کلمات صوری و معنوی ظاهری و باطنی و نقیض
 و جعافی حسی و حسی و نبی بود و از جمله شواهد بر این مقام این است که فرموده او ملکوت
 المقربون و مقربان درگاه الهی است یک که در چهار باکفر از غایت بیاض که فرموده باین
 منتهی تا من بعد بریتون کنز افاض و منوالا اصابعهم فی سبیل الله و ما یضعفون اما منکافوا
 و الله یحب القهارین و از جمله شواهد دیگر فرموده شد فی الاوتارین و تلبیل فی الارض
 الهی و در این الهی باین که سایر مؤمنان اند فرموده که غنیه فی الارضین و تلبیل
 فی الارضین پس باید سابق این آیه بر الهی باین باشد و دلیل بر این مطلب

این است

این است که ناصی پنهانی در تفسیر قوله تعالی و الظالمین الغیظ روایت کرده که سیر
 فرموده که انهم کانوا اکثر اخی الذم التي مضت و فی هذه الذم تلبیل الا انهم علی الله تعالی
 یعنی کافران غیظ بسیار بهم اند در این سابق و در این انهم اند مگر کسی که خدا را
 نگاه داشته باشد و او را معلوم که باشد پس معلوم شد که در این است معصوم
 بهم اند و کم بهم اند و اهدی در اهدی و تعالی علی بنکمه مگر شیع در علم نگاه علی
 معصوم بنانند یا بنانند و معصوم در این از روایت بنانند این آیه بعد از
 خواهد بود حاصل کلام اینکه خدا تعالی فرموده که سابق بقیظ ظالمین تلبیل از این
 است معصومین در این سابق معصومان بسیار بهم اند از ابتدا و او را پس مراد
 از این تلبیل آن است بنانند این آیه بعد از این خواهد بود پس ثابت شد که سابق
 تفسیر در علم و اولی الامر است تا حضرت صاحب الامر و از این تفسیر تلبیل معلوم
 میشود و در آنکه محبت قسمه معصومین هم این در سه قسم خارج نیست زیرا که
 این با معصوم است که خدا تعالی او را از هر گونه ظلم و اضرار نگاه داشته باشد و بنانند
 و اگر معصوم بنانند یا بنانند است با کافر و بود دیگران یا معصوم است یا تابع
 و ثابت شد که معصوم باید معصوم باشد و الا آنکه هر که ظلم و کند و تابع خود را
 بجهت هم بر و تابع با مؤمن است با کافر پس این آیه سه قسم شد و مراد از سابق
 معصومان اند که معصوم اند در این اتم از انکه سیر باشد یا دخی سیر و شک نیست
 که این اند مقربان درگاه الهی و این غنیه اند اولی الامر که انبیا و اوصیا سابقین
 باشند و تلبیل اند از این آیه و از ده نفر اند و مراد از الهی سابقین که
 کفره و غیره اند و این قسمه منطبق بهر آنکه هر یک منزه ظالم نفس و منزه مقصد
 و منزه سابق با خیرات باذن الله پس باید سابق جمیع معصومان بنانند و الا قسمه

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the right page of an open manuscript. The text is organized into several horizontal lines, with some words enclosed in small, rounded rectangular frames. The ink is dark and the paper shows signs of age and wear.